کارگران و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید

کمونیست

کمونیست ـ شماره ۲۲ (سال ششم)　سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل)　فروردین ۱۳۵۵

نگاهی به

«تنگناهای رشد» اقتصادی رژیم

اکنون چند ماهیست که تعداد مهمی از مطبوعات کشورهای مختلف (آمریکائی، اروپائی، خاورمیانه‌ای وغیره) به وخامت وضع اقتصادی و مالی ایران اشاره میکنند، و خواه ناخواه توجه تعداد بیشتری از محافل باصطلاح لیبرال غرب و شرق از جمله خاورمیانه بسوی نظام پلیسی و فعال مایشائی شاه در سطح مطبوعات جلب شده که خود بازتاب نگرانی‌های دیوانه پشانعشان راجع به "ثبات" وصله پینه‌ای و باروتی رژیم استبدادی ـ فاشیستی شاه است. دلیل این امر خیلی روشن است: جامعه‌ی ایران شتابان در راه یک بحران عمیق و انفجارآسای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حرکت کرده، وعلائم آنرا نه فقط از روی آمارها و ارقام اقتصادی، تعداد اعتصابات، حرکتهای اعتراضی در روستا، در میان پیشه وران و در بازار و تشنجات سیاسی درون هیئت حاکمه و بوروکراسی رژیم، بلکه از روی تقلاها و دست و پازدنهای دربار وحکومت هویدای دلقک در طی سال گذشته که باشکال گوناگونی از کارزارهای سیاسی ـ اقتصادی بروز کرد میتوان مشاهده کرد. منظور هویدای دلقک که چندی پیش از "تنگناها" و "دشواریهای" باصطلاح "رشد" صحبت میکرد واقعا اشاره بهمین وضع بود که میبایستی بنحوی از انحاء توسط وی توجیه میشد. لیکن چندی پیش شاه در مصاحبه‌ای با خبرگزار مبلغی آمریکائی "نیوز ویک" تمامی این واقعیات را، گوئی که اصلا چیزی روی نداده و وضع اقتصادی رو براه و همه چیز بر وفق مراد ایشان است، تکذیب کرد و آنها را "تماما بی‌پایه" خواند.

ولی محمدرضاشاه که گمان میبرد حرف شیاد کودنی چون او میتواند سند باشد چگونه میتواند بر این واقعیت که دولت مانند سالهای ۳۸ و ۳۹ دچار کسری بودجه شده و ذخیره‌ی مالی خود را تماما از دست داده پرده کشد ـ و این نکته‌ی بسیار مهمی است. سال مالی گذشته خزینه‌ی دولت از قبل پولهای بادآورده‌ی نفت پر بود، کیف شاه و کاسه لیسان دربار کوک بود، ولی امسال خزینه‌ی دولت چندان تهی گشته که میلیونها دلار مقروض شده است. پولهای نفت همه یا به سرمایه داران آمریکائی و اروپائی به طرق گوناگون برگردانده شد و یا بحسابهای ویژه‌ی شاه و نورچشمان سلطنت پهلوی در بانکهای سوئیس و ایتالیا و یا در سرمایه گذاری ممالک بیگانه خوابانده شد. بادکنک "پیروزی"های نفتی شاه که آنقدر درباره‌ی مواهبش برای مردم وراجی میکردند، و از جمله رویزیونیستهای حزب توده و خائنینی از قماش آنان آنرا دلیلی بر تقویت موقعیت اقتصادی و سیاسی ایران برخ نیروهای انقلابی میکشیدند، ترکید و آنچه بجای خود گذارد و بازمانده قرارداد خائنانه‌ی نفت با کنسرسیوم، امتیازات عظیم صدور کالا به ایران به سرمایه داران بحران زده‌ی غرب و دول رویزیونیست، افزایش موقعیت و نفوذ دلالان واردات کالا که سرنخشان خود دربار است، صعود سرسام آور میزان تورم همراه با رها کردن هر گونه سیاست حمایت از صنایع و کشاورزی داخلی و بالا رفتن داد و فغان مردم از این اوضاع میباشد. در بودجه‌ی امسال دولت جز آنکه مقدار معتنابهی از آن بشکل قرض از خارجه تأمین شده یا قرار است تأمین شود ۲/۵ میلیارد دلار کسری وجود دارد که در ۱۰ سال اخیر بیسابقه بود، و در واقع نخستین کسری بودجه بوده است. بعبارت دیگر دولت دچار کمبود منابع مالی است چندانکه حتی وام از خارجه هم نتوانسته است تکافوی احتیاجات طرحهای پیش بینی شده‌ی اقتصادی و نظامی وی را بکند. علت آن خیلی روشن است: سیاست وارداتی رژیم ضربات محکمی بر تولید داخلی زده، و کارزارهای سال گذشته بویژه کارزار باصطلاح "مبارزه با گرانی و گرانفروشی" نیز این وضع را به وخامت بیشتری کشانده، و بجای آن بر واردات بی‌دریغ کالا از خارجه افزوده است، دیگر آنکه معطوف بودن توجه عمده‌ی رژیم بروی تسلیحات، ساختمان پایگاههای نظامی، دستگاههای جاسوسی و مخابراتی و بطور کلی اجرای طرحهای سیاسی ـ نظامی امپریالیستهای آمریکائی در ایران وضع نابهنجاری را در رشد اقتصادی کشور بوجود آورده است، و باین وضع کاهش تولید نفت توسط کنسرسیوم بعلت شرایط جدید بازار نفت در جهان، که در قیاس با سال قبل ۱۱/۲٪ پائین رفته است، و همراه با آن کاهش تدریجی بهای نفت، که هم اکنون همه‌ی کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه یکی پس از دیگری بدان اقدام میکنند، درامد رژیم را از این عمده ترین منبع مالی خویش، که شیشه‌ی عمر وی را تشکیل میدهد، دائما کاهش داده و میدهد. اینکه باکاهش درامد نفت دولت از لحاظ مالی در ورشکستگی و درماندگی مالی بسر میبرد البته شاه و حکومت هویدا را سخت پریشان ودچار دلهره کرده است و ما را از ورشکستگی و سفالتشان خوشحال. این رژیم هرچقدر بیشتر به ورشکستگی و سفالت بیفتد زودتر شرایط نابودی آن فراهم خواهد شد. رویزیونیستها و خائنینی از قماش آنان که برای افزایش درامد نفت رژیم سفاک و خائن محمدرضاشاهی هورا میکشیدند البته نظر ما را نتوانند داشت وحتما شیادانه با جار زدن افزایش درامد رژیم از بابت نفت ایران بعنوان افزایش درامد ایران بما تعبیر خواهند کرد. ولی پولی که توی جیب یک مشت اشرار خائن و جنایتکار برود جزآنکه بعلت افزایش شرارت ورزیهای خائنانه و جنایتکارانه آنها بشود هیچ نتیجه‌ی دیگری نتواند داشت چنانکه دیدیم. غله البته مال مردم است و مردم بدان سخت نیازمند ند ولی هرگاه غله را به پوزه‌ی خر ببندند فقط بیشتر جفتک خواهد انداخت. حالا این خر دچار حال نزاری شده و میشود و پس حالا آسان تر میتوان آنرا بسوی مسلخ کشاند، و زبان امپریالیسم درست در همین است که این خر بارکشش حال نزاری یافته و به مسلخ کشانده شود.

هنگامیکه در ژانویه‌ی اخیر حسن طوفانیان وزیرجنگ شاه در دیدار با رونالد روومسفیلد، وزیر دفاع آمریکا، پس از پا جفت کردن و ادای سلام نظامی به ارباب و فرمانده‌ی اصلیش ندبه کنان از کاهش درآمد نفت رژیم متبوع خود و بالا بودن بهای سلاحهای آمریکائی نالید و اشاره دیگری باین وضع مالی وخیم رژیم ورشکسته‌ی پهلوی بود. آخر چگونه میشود "آموزه نیکسون"را از طریق بباد دادن ثروتهای طبیعی مردم ایران پیاده کرد، ولی پولی دیگر در بساط نداشت، آنهم در این وضع اقتصادی و سیاسی عمومی پر التهابی که خود بقای چنین رژیمی را تهدید میکند. انسان بی اختیار بیاد ندبه زاریهای تیو در مخمصه‌ی سالهای آخر عمر حکومتش در سایگون میافتد که نه وی را دیگر توانائی مقاومت بود ونه اربابان آمریکائیش را توانائی کمک رساندن. ارباب از مباشرش انتظار مقاومت دارد و مباشر از اربابش انتظار کمک. "بیچاره‌ها"! ارباب اعظم و سگ پاسبانش در چه مخمصه‌ی پیچیده و دشواری گیر کرده اند!

با این وضع اکنون طرحهای اقتصادی و نظامی رژیم، که به قول هویدای دلقک با تنگناهای گویا "رشد" روبرو شده است، یکی پس از دیگری به عقب افتاده و یا فعلا کنار گذارده میشود؛ برای نمونه میتوان از به‌عقب افتادن طرح تاسیسات پتروشیمی ۵ میلیارد ریالی، صرفنظر کردن از ساختمان یک بندر استراتژیک ۲ میلیاردی، صرف نظر کردن از ساختمان سه پالایشگاه نفت ۵۰۰ هزار بشکه‌ای، ابطال پاره‌ای از سفارشات نظامی از جمله ابطال سفارش ۴ عدد از هواپیماهای اف ـ ۱۴ از ۱۲۰ عدد پیش بینی شده و ابطال سفارشهائی که در مورد هواپیماهای جنگنده‌ی اف ـ ۱۶ بنا بر یک مذاکره‌ی قبلی قرار بود داده شود وغیره وغیره نام برد. چنین است تنگناهای ناشی از "رشد اقتصادی" رژیم که دارد عرصه را بر وجودش نیز تنگ میکند. تنگ تر باد!

* * *

در کادر سرمایه داران بزرگ کشور، اعم از صنعتی، بانکی، تجارتی وغیره، اکنون بیش از همه وضع دلالان عمده‌ی واردات کالا و بانکهای اعتباراتی روبراه است و بیش از همه پولهای ملت به جیب این حضرات میرود. بزرگترین این دلالان، که همه شان در واردکردن کالاهای گوناگون از کشورهای سرمایه داری و رویزیونیستی رشوه‌ی جداگانه‌ای هم بعنوان کار چاق کنی از دست انحصارات امپریالیستی میگیرند، خود اهل دربار، یعنی شخص شاه، اشرف، عبدالرضا، شهرام وغیره میباشند. دلالی واردات کالا از اسلحه که صرفا برای پیاده کردن طرحهای نظامی امپریالیستی است شروع میشود و تا گندم و برنج و موز و پرتقال و جوراب و وسائل بزک، که صدای تولید کنندگان داخلی را درآورده است، همه‌ی زمینه ها را در بر میگیرد. دلالی واردات کالا مستقیما به سرمایه داری بوروکراتیک (انحصار دولتی) که دربار آنرا نمایندگی میکند وابسته است و دربار نه تنها خود مستقیما دلالی میکند بلکه از دلالان دیگر هم حق وحساب خود را میگیرد. یکی از منافع این کارزار جنجالی "مبارزه با گرانفروشی" برای این دلالان و در راس آنان دربار این بود که با فشار آوردن بروی بهای اجناسی که توسط تولید کنندگان داخلی در روستا و شهر تهیه و توسط بازاریان و دکانداران عرضه میشد تولید داخلی و عرضه‌ی آن با رکود روبرو شده، و راه برای واردات آزاد کالا از خارجه و بسط شبکه های فروش دلالان عمده، و بورژوازی بوروکرات گسترده تر گردد. شاه که منظورش از رشد اقتصادی کشور نه رشد عمومی و همه جانبه‌ی تولید داخلی و رفع احتیاجات داخلی جامعه‌ی ایران بلکه ایجاد صنایع بزرگ وابسته از قبیل پتروشیمی و پالایشگاه وغیره است، که درآمد بیشتری را برای دارودسته‌ی وی و اربابان امپریالیستش تامین کند، بقیه اثرا (یعنی تقریبا همه چیز را) اگرحتی تولیدکننده‌ی داخلی، مانند فلان برنجکار و گندمکار و یا بهمان کارخانه‌ی شیشه یا پارچه به مخمصه بیافتد، مهم نیست، از خارجه وارد خواهند کرد. اکنون که طرح ایجاد یا بسط چنان صنایعی هم با کمبود بودجه‌ی دولت و کاهش منابع مالی بویژه درآمد نفت با بن بست روبرو شده دیگر کار "اقتصادی" دارودسته‌ی شاه از هر لحاظ به دلالی کشیده است. این همه واردات انواع کالاها بـه ایران واقعا در تاریخ چند هزار ساله ایران بیسابقه است! هیچ دارودسته ای در تاریخ اینقدر برای سود اگران بیگانه دلالی نکرده است.

سیاست وارداتی و بال و پر گرفتن سرمایه‌ی دلال موج نارضایتی را در میان دهقانان تولید کننده، بورژوازی کوچک و متوسط شهری وحتی لایه هائی از سرمایه داران بزرگ، که سیاست وارداتی را با منافع خود در تباین دیده و در عین حال با فعال مایشائی سرمایه بوروکرات در زمینه های تولید و توزیع مخالفت دارند، برانگیخته است. پایه‌ی این اعتراض این است که در حالیکه مقدار زیادی گندم، برنج، مرکبات وغیره در دست تولید کنندگان مانده، دولت به جای خرید آنها و یاری رساندن به حمل و نقل، توزیع و فروش آنها، همه را از خارجه وارد میکند. برای نمونه "کیهان" (۱۶ مرداد ۵۴) نوشت: "درحالیکه هزاران تن گندم داخلی، بعلت تاخیر ادارات غله در خرید روی دست کشاورزان آذربایجان شرقی وغربی مانده است، هرروز ده ها کامیون حامل گندم خارجی از راه ترانزیت بسته تبریز وارد میشود و از این شهر به مناطق دیگر کشور میرود". تعداد نامه های اعتراضی تولید کنندگان محصولات کشاورزی به سیاست رژیم در سال اخیر در مطبوعات دولتی بازتاب بیشتری یافت؛ همه‌ی آنها از سیاست وارداتی رژیم همراه با سیاست قیمت گذاری دولت شاکی اند، و دولت را بدین متهم میکنند که از یکسو واردات کالاهای مشابه را که در داخل تولید میشود دامن زده و از سوی دیگر "قیمت‌های غیر اقتصادی" برای خرید کالاهای داخلی از دست تولید کنندگان تعیین میکند، و بدینسان از هرسو وسائل ورشکستگی آنان را فراهم میاورد. همین وضع در زمینه صنایع نیز جریان دارد. در مقاله‌ی بدون امضائی در کیهان (۲ اسفند ۵۴) که روشن است بازتابی از مخالفتهای سرمایه‌ی خصوصی است از جمله میخوانیم: "دخالت بیش از حد دولت در زندگی اقتصادی سبب میشود که مکانیسم قیمتها بکلی مختل شود. در نتیجه بسیار کالاها و خدمات به جای آنکه قیمت اقتصادی داشته باشند، قیمت سیاسی پیدا میکنند؛ یا مثلا کیهان ۲۷ بهمن ۵۴، "بشوخی" با اشاره به سیاست وارداتی رژیم مینویسد که البته "اگر قرار باشد مردم پرتقال و نارنگی شهسوار و بم بخورند، نوعی تشویق باغداران شمال و جنوب تلقی میشود که درست نیست"!

* * *

یکی از تضادهائی که در کادر سرمایه داری در ایران رشد کرده، و بویژه به تضادهای درون طبقات حاکمه‌ی کشور دامن زده است تضاد میان سرمایه‌ی بوروکرات و سرمایه‌ی خصوصی است، که از طرف سرمایه داران خصوصی بصورت "دخالت بیش از حد دولت در زندگی اقتصادی" طرح میشود. این تضاد ناشی از رشد وزنه‌ی بخش خصوصی سرمایه داری در ایران در طی دهساله‌ی اخیر است و معمولا در همه کشورهای عقب مانده و استعمار زده، که سرمایه داری بوروکرات محلی برای رشد سرمایه داری و جلب سرمایه های خارجی بوده، این تضاد خواه ناخواه برجستگی پیدا میکند. علت آنست که سرمایه‌ی بوروکرات یا انحصار دولتی، به جز زمینه های معینی از تاسیسات بزرگ اقتصادی و تولیدی، که یا ایجاد آن توسط سرمایه های پراکنده خصوصی امکان ناپذیر بوده و یا متوجه تامین شرائط عمومی سرمایه گذاری است، نتیجه‌ی رشد بیش از بیش اجتماعی بودن کار در کشور نبوده بلکه بازتابی از عقب ماندگی عمومی کار است. این تفاوت اساسی میان سرمایه‌ی بوروکرات در کشورهائی نظیر ایران، مصر و هند وغیره با انحصار و سرمایه‌ی دولتی در ممالک پیشرفته‌ی سرمایه داری است. از اینرو، سرمایه های دولتی در ایران قلب دارای فعال مایشائی قرون وسطائی و بیشتر در خدمت تامین هزینه‌ی مالی دولت و دربار است. برعکس آنچه رویزیونیستهای حزب توده و دارودسته برژنف‌خائن شایع کرده اند سرمایه داران بوروکرات و از جمله سرمایه دار بوروکرات ایرانی نه پایه‌ی دمکراسی و استقلال بلکه نماینده‌ی فاشیسم و بدترین اشکال دلالی و سوداگری به نفع امپریالیسم است. با رشد بخش باصطلاح خصوصی سرمایه داری در جامعه تضاد میان دوبخش دولتی و خصوصی که تطابقی متناسب با وضع جدید را میطلبند خود بخود بوجود میاید و این فرق نمیکند که پشت سرمایه داران بوروکرات که در همه جا نماینده‌ی فاشیسم هستند امپریالیستهای آمریکائی باشند (مانند ایران) یا رویزیونیستهای شوروی (مانند هند). در مورد مصر هم که اکنون در این اواخر در تطابق با سرمایه داری خصوصی حرکت کرده، و از جانب رویزیونیستهای شوروی وعمال ایرانیشان بدروغ و شیادانه دور شدن ازسمت گیری "سوسیالیستی" عرضه شده این واقعیت را بخوبی میتوان دید. (در واقع اکنون خود بورژوازی تازه کار شوروی هم میبیند که برای حفظ سیطره‌ی سیاسی خود باید در سرمایه های خصوصی شراکت بیشتری ورزد، چنانکه این روند در بسیاری نقاط ازجمله در مصر مشهود است. رویزیونیستهای شوروی وعمالشان بیهوده میکوشند تضاد های درون کادر سرمایه داری را بعنوان تضاد میان دو نظام اجتماعی جا بزنند). برای همین از دو سه سال پیش ساز گسترده‌ی نغمه هائی از سوی سرمایه داران خصوصی برای محدود کردن دست دولت در نظام اقتصادی کشور و از جمله "فروش کارخانجات دولتی" بالا گرفته است (مثلا نگاه شود به "تهران اکونومیست" ۱۷ آذر، ۲۲ آذر و اول دیماه ۵۲ وغیره)؛ برای نمونه در شماره‌ی ۲۴ آذر ۵۲ مجله‌ی یاد شده "با چنین پیشنهادی به دولت روبرو میشویم؛ "بخش خصوصی را که مرتبا عقب مینشیند دوباره تشویق و دلگرم نمائیم و دستگاه‌های دولتی را کوچکتر کنیم، کارخانجات و شرکتهای زائد دولتی را در مدت بسیار کوتاهی به مردم بفروشیم، دخالت دولت را در امور اقتصادی و بازرگانی و تولیدی به حداقل تقلیل دهیم تا قانون لایزال ظروف مرتبطه جریان خود را در یک محیط عادی و غیر تصنعی از سر گیرد". به پیروی از همین فشار "قانون لایزال ظروف مرتبطه" یعنی فشار رشد یابنده‌ی سرمایه‌ی خصوصی برای تطابق دادن بخش دولتی با شرائط کنونی خود بود که شاه در ۱۱ اسفند ماه ۵۳ به "نغمه پردازان" "فروش ۹۹٪ از سهام کارخانجات دولتی (به غیر از "صنایع کلیدی" مانند نفت، پتروشیمی وغیره) را وعده داد. ولی این "قانون لایزال ظروف مرتبطه" هنوز دارد کار خود را میکند و بسا کشاکش رشد یابنده‌ی دو طرف دولتی و خصوصی خود که با فعال مایشائی و خصلت دلال صفتانه‌ی سرمایه دار بوروکرات همچنان روبروست جلوه های سیاسی به خود میگیرد. نکته‌ی اصلی نویسنده‌ی ناشناس "یادداشت روز" روزنامه‌ی کیهان در ۲ اسفند ۱۳۵۴ در بحث انتقادی خود راجع به لایحه‌ی بودجه‌ی دولت برای سال ۱۳۵۵ درست همین موضوع است. هنگامیکه به دخالت "بیش از حد دولت در زندگی اقتصادی" کشور اشاره کرده خواهان انحلال "نزدیک به ۱۰۰ واحد دولتی و نیمه دولتی . . . و واگذاری مسئولیت هایشان به بخش خصوصی" میشود. نویسنده‌ی مزبور اشاره به دامنه‌ی دخالت و رشد موقعیت انحصاری دولت در "بیشمار زمینه های تولید و توزیع و مبادله"، "نادیده گرفتن قیمت اقتصادی هر کالا و هرخدمت"، گسترش سریع شماره کارمندان از مستقیم یا غیر مستقیم دولت، واگذار کردن مسئولیتهای درمان و مسکن به دولت" وغیره مینویسد: "بسته بودن زمینه‌های متعدد فعالیت اقتصادی بروی سرمایه های کوچک و متوسط براثر وجود انحصار یا شبه انحصار دولتی ـ سبب شد که این سرمایه ها در زمین بازی و ـ اخیرا ـ بورس‌بازی روی مستغلات بکار افتد". نویسنده شاکی است که چرا توجه به منافع "بخش خصوصی" "که می‌بایست نقش مهم تری برعهده گیرد" "در بودجه ۱۳۵۵ زمینه اصلی مذاکرات" را تشکیل نداده است. نویسنده معتقد است که "نماینده ـ

بقیه در صفحه ۲

خاندان اشرار پهلوی: خاندان تبهکاران فاشیست و دلالان امپریالیسم

چندی است سخنگویان رژیم و دستگاههای تبلیغاتی آن شیپورکشان پنجاه سالگی سلطنت خاندان ننگین پهلوی را خبرداده، برپاشدن جشنهائی را برای این سوگواری ملی در طی این ماهها تدارک میبینند. دربار پهلوی که از انزجار و نفرت مردم ایران نسبت به خاندان ننگین پهلوی نیک آگاه است از بیم واکنش خشمگینانه‌ی مردم و برای پیشگیری از "رویدادهای غیرمنتظره" صدها تن از دانشجویان، روشنفکران وعناصری را که دارای پرونده‌ی سیاسی هستند بزندان افکنده، صدها تن از زندانیان سیاسی را دوباره به زیر شکنجه کشیده، وحتی از آزاد شدن زندانیانی که دوره‌ی زندانشان به پایان رسیده است تا پایان دوره‌ی باصطلاح "جشنهای ۵۰ سالگی سلطنت پهلوی" جلوگیری کرده است. بدینسان طبق رسمی که سلطنت همیشه در بیم و هراس پهلوی در آستانه‌ی برگزاری عیش و نوشها و مراسم ننگین خود دارد، درحالیکه نوکرانش باد در گلو با تمام قدرت در سرنای تبلیغاتی رژیم میدمند دژخیمانش نیز آلات شکنجه را آماده میگردانند و تعدادی از فرزندان شریف مردم را قربانی میکنند.

در این اوضاع جغدان شوم نظام سلطنتی ایران بروی ویرانه‌ی تارعنکبوت بسته و تاریک چون ظلماتی که از قبل نیم سده سلطنت خاندان دزد، جنایتکار و خائن پهلوی از میهن ما پدید آمده است نشسته شیون کشان از اینکه ۵۰ سال تمام توانسته اند توده‌ی ایرانی را غارت کنند، به سیه‌روزی و فقر و زنجیر اسارت کشند، نسل در پی نسل صدها هزار خانواده‌ی داغدار بجا گذارند، هر تکان و خیزش این توده را برای آزادی و بهروزی و استقلال و پیشرفت میهن در دریائی از خون خفه کنند، حیثیت، شرف و مقام والای ملت ایران را با پوزه سائی خود بر درگاه استعمار بیگانه و امپریالیسم و با ایفای نقش دستمال بوسی قدرتهای امپریالیستی لگد مال کنند، میهن مجاهدان مشروطه، میهن ستار و ارانی را به جولانگاه ماموران دول استعماری و جاسوسان آمریکائی و انگلیسی وغیره تبدیل کنند و راه را بگشایند تا بورژوازی آزمند بین المللی هرچه میخواهد از این سرزمین به یغما برد اسب بهره کشی خود را بتازاند، هرچه در زیر خاکهای آن خفته و متعلق به خلقهای ساکن این آب و خاک است به غنیمت برد، آزادانه بساط دزدی و شیادی و کلاه برداری خود را در شهر و روستا پهن کند و از مردان و زنان و کودکان این مرز و بوم که نیم سده باسارت اشرار پهلوی درافتاده مانند چون برده داران از برده گان بهره کشد، فساد، انحطاط اخلاقی و همه گونه عوامل فرهنگ پست زبونی و حقارت ملی و تحقیر آزادگی و سربلندی را، که روزبه شهید آنها را بدرستی از نتایج تسلط استعمار مرئی و نامرئی بر جامعه‌ی ما میدانست، بیاری نوکران بومیش رواج دهد . . . بانگ شادی و وجد و حظ حیوانی خود را سر میدهند ـ بانگ مشمئز کننده‌ی گریه، تیز و زنگ داری که تا مغز استخوان انزجار پدید میاورد و انسان را به حالت تهوع و استفراغ برمیانگیزانند . . . ۵۰ سال در تاریخ زندگی یک ملت لحظه‌ای بیش نیست و در آن آینده‌ی پرشکوه و تابناکی که نه چندان دیر خلقهای ما بر ویرانه‌ی جامعه‌ی کهن و با عبور از روی استخوانهای خرد شده و به پیش‌سنگ انداخته شده‌ی پاسداران نظام کنونی برای خود بدست توانای خود خواهند ساخت واقعا بیش از لحظه‌ای دردناک در یک گذشته‌ی واقعی احساس نخواهد گشت. لیکن امروز نسلهائی که ناچار بوده است هر لحظه از عمر خود را در این جهنم خوفناک و سوزانی که اشرار دوزخ نشین سلطنت پهلوی بر میهن ما تحمیل کرده اند بپردازند بهمان درجه‌ی تفتگی این دوزخ پنجاه سال باد داده کینه و حس انتقام سوزانی را نه فقط نسبت به تمام کسانی که بر این تخت افعی نشین سلطنت ننگین پهلوی تکیه زده اند بلکه نسبت به تمامی آنکسانی که طی این نیم سده به پاسداری از این سلطنت فاجعه زا وخونخوار محمل کوچکترین خدمتی شده اند سخت بدل گرفته اند وهمین کینه و حس گداخته‌ی خشم و انتقام این مردم است که عاقبت دامنشان را خواهد گرفت و از آنان جز خاکستری سرد و بی جان بجا نخواهد نهاد.

سلطنت پهلوی چکیده‌ی ضد انقلاب و محصول یک توطئه‌ی امپریالیستی بود

سلطنت خاندان پهلوی، ننگین ترین خاندان سلطنتی در تاریخ چند هزارساله‌ی ایران، محصول شکست انقلاب مشروطه‌ی ایران و به معنای واقعی چکیده‌ی ضد انقلاب پس‌از مشروطه بود. ترکتازی امپریالیسم انگلیس در شرائط سرنگونی تزاریسم و پیروزی انقلاب اکبر سوسیالیستی در سرزمین همسایه‌ی شمالی ایران بود. بعبارت دیگر، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که بر طبق نقشه‌ی استعمارگران انگلیسی و به مباشرت دسته‌ی اشرار قزاق و در راس آنها رضاخان سواد کوهی صورت گرفت از لحاظ داخلی واکنش ارتجاعی و خائنانه در برابر امواج نهضت های رهائی بخش مردم ایران و از لحاظ خارجی واکنش ارتجاعی و خائنانه در برابر پیشروی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر برهبری لنین بزرگ بود، لیکن در شرائط فروکش نسبی و موقتی انقلاب در مقیاس جهانی و در ایران بود که امکان پیروزی یافت. امپریالیسم انگلیس که با سرنگونی تزاریسم خود را یکه تاز میدان در سیاست ایران میشمرد برای جلوگیری از تاثیر رهائی بخش بلشویسم و انقلاب روس بر جامعه‌ی ایران و به قصد برقراری تسلط بلامنازع خود بر میهن ما ابتداء به تحمیل قرار داد اسارتبار ۱۹۱۹، که به مباشرت وثوق الدوله خائن قرار بود به مرحله‌ی اجراء گذارده شود، اقدام کرد، لیکن با برخاستن سه قیام رهائی بخش در مناطق شمالی ایران (خراسان، گیلان و آذربایجان) و موج مخالفت عمومی در سایر نقاط روبرو گشت. آنگاه امپریالیسم انگلیس مصلحت بر آن دید که به تفرقه های درون نیروهای ارتجاعی حاکم بر دولت ایران پایان داده، و حکومت متمرکز مسخ شده‌ای را بنام "وحدت ملی" در زیر چتر حمایتی خود برای جلوگیری از ادامه‌ی نهضت رهائیبخش مردم ایران و به منزله‌ی حلقه‌ی مهمی در زنجیر محاصره‌ی امپریالیستی بگرد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی لنین واستالین بوجود آورد، و پس با حیله و نیرنگ رضا خان را که هنوز چهره‌ی چندان شناخته شده‌ای نمیبود از قعر دالان پیچ در پیچ و دود گرفته‌ی ارتجاع سلاخ مسلک و روسپی صفت ایرانی بیرون کشید و به جلو انداخت.

انقلاب مشروطه‌ی ایران بمثابه‌ی جدال بزرگ دمکراسی و ناسیونالیسم ایرانی بر علیه استبداد شاهان، تفرقه‌ی ملوک‌الطوایفی و دست اندازی های دول استعمار طلب که از تفرقه‌ی ملی سود میجستند، از جمله خواستار وحدت ملی اقوام ایرانی و دولت متمرکزی برای پایان دادن باین وضع بود؛ لیکن اکنون مردم در مقابل خود مسخ بزرگی از این خواست تمرکزطلبی و ناسیونالیسم ایرانی میدیدند که بصورت استبداد تمرکز طلب رضاخانی و سیطره‌ی بلامنازع استعمار انگلیس بال میگستراند. اکنون میدیدند که چگونه وحدت ملی بر علیه ملوک الطوایف به حجابی برای وحدت ملوک‌الطوایف برعلیه آنان تبدیل گشته است، چگونه خواست آنان مبنی بر نشاندن حکومتی متمرکز بر جای ایلغارگری و جنگ و جدال میان خانها و قبایل که از جمله رخنه‌ی استعمارگران را آسان میکرد، بشکل تمرکز دولتی همانان بر دوششان سنگینی میکند، چگونه وحدت ملی ایرانیان و ناسیونالیسم آنان، که پرچمی بر علیه تفرقه‌ی ملی و برای جلوگیری از اسارت ملی بوده، به حربه‌ای برای ستمگری ملی، به حجابی برای سرکوب ودرهم شکستن نهضت های خلق، به اهرمی برعلیه کمونیسم و برای تبدیل میهن ما بیک سکوی تجاوزی امپریالیسم و نیز به طنابی برای آویزان شدن خائنین، واماندگان و انواع اپورتونیسم، قلب ماهیت یافته است.

رضا خان، که از جانب امپریالیستهای انگلیسی و به نیابت آنها مامور این کار شده بود، بکمک قوای تربیت شده‌ی قزاق و با حمایت مرتجع ترین محافل هیئت حاکمه‌ی ایران و با تکیه بر پریشانی و سردرگمی عمومی صفوف دمکراسی دست به کودتا زد و ابتدا زمام حکومت قاجاری را بدست گرفت و پس‌از مدتی سلطنت خود را به جای قاجارها تشکیل داد. بررسی اقدامات رضاخان در طی سالهای حکومت خود، از تشکیل ارتش باصطلاح ملی و مدرن گرفته تا بوجود آوردن راه آهن سراسری وغیره، نشان میدهد که اساسا بمفاد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ و خواسته های دولت امپراطوری انگلیس مطابقت داشته است و بدون صوابدید این دولت انجام نگرفته است.

رضاخـان سردودمان خاندان ننگین پهلوی که بود و چه کرد؟

رضاخان که بود و چرا انگلیسیها به وی دلبسته و به او اعتماد داشتند؟ رضا خان از اشرار سوادکوه مازندران، یکی از سیاه ترین چهره های تاریخ معاصر ایران پس‌از انقلاب مشروطه بود که بسبب نقش درجه دوش هنوز ناشناس مانده بود و از صفات ویژه‌اش یکی اینکه قساوت بیرحمانه را با جبن و بزدلی همراه میداشت، بطوریکه هیچگاه بدون خدعه و نیرنگ و فعالیت پشت پرده‌ی جاسوسان انگلیسی نمیتوانست هیچ پیروزی یا موفقیتی در نبرد بدست آورد. وی تربیت شده‌ی استعمار روسیه‌ی تزاری در هنگ قزاق و فردی سخت جاه طلب و طمعکار و مال اندوز بود. به ایران جز از دریچه‌ی چشم یک مقاطعه کار حریص نمینگریست و شاهد آن هزاران دهی بود که به زور و به نیرنگ از چنگ دهقانان و پاره‌ای از مالکان بدر آورد و بنام خود و خانواده‌ی خود کرد. در زراندوزی و چشم طمع به مال و منال مردم دوختن کامها از آقا محمد خان قاجار جلو افتاد، چنانکه در هنگام فرار خود به اصفهان در شهریور ماه ۱۳۲۰ مقدار قابل توجهی از جواهرات باصطلاح سلطنتی را دزدیده و بهمراه برد. مردم در دیدگان او بسان بردگانی میبود که جز اطاعت و باج دادن به مقام سلطنت نقش دیگری نمیتوانستند داشته باشند، و او از آزادی چون جن از بسم الله میترسید. در کودنی وعدم انتقال سریع مفاهیم، چنانکه از وی داستانها نقل کرده اند، شهرت داشت ولی نه چندان که پسرش محمد رضا شاه بعدها از خود بروز داده، و نیز شخصی بددهن، کثیف و فاسد بود. وی نیز همچون پسرش محمد رضاشاه در رؤیا خود را با شاهان وامپراطوران گذشته‌ی ایران مقایسه میکرد، ولی در واقعیت بدون کمک انگلیس و استعمار بیگانه شلوار خود راهم بالا کشیدن نمیتوانست. چنانکه ارتش "شاهنشاهی" باصطلاح مدرن وی، که آنقدر لافش را میزد و خود را از این لحاظ با کورش و داریوش همسر میپنداشت، چند ساعت هم نکشید که چون کف صابون پف کرده‌ای در فضای سیاسی شهریور ۲۰ از هم پاشید و ناپدید گشت.

رضا خان فرمانده‌ی بخشی از نیروهای اعزامی محمد علیشاه قاجار در محاصره‌ی تبریز انقلابی، یعنی از مرتجعین هاری بود که برای بازگردانیدن استبداد و سرکوب مشروطیت برعلیه مجاهدان انقلابی آذربایجان و ستار خان، سردار بزرگ توده‌ی ایران، مذبوحانه تلاش ورزید. وگرچه وی را یارائی و توانائی رزم با گرد بیباکی چون ستار و مجاهدان جان بکف مشروطیت ایران نبود و سرشکسته راه گریز در پیش گرفته و از چنگ مجازات انقلابیون در رفت، لیکن آزمون سرسپردگی خود را به ارتجاع خودکامه‌ی تهران و نیروهای استعمار بیگانه از همان زمان نیک پس داده بود. وی بعدها پیش از آنکه تاج و تخت دودمان قاجاریه را بوی پیشکش کنند، بار دیگر برای سرکوب قیامهای خلق در آذربایجان و گیلان بسال ۱۳۰۰ هجری به لشکرکشی اقدام کرد، ولی تنها بیاری دخالت انگلیس، پراکندگی درونی صفوف انقلابیون و خدعه و نیرنگ بود که توانست بر آنها چیره شود. در برچیده شدن بساط شیخ خزعل نیز که خود نیز مانند رضا خان سرسپرده‌ی امپراطوری انگلیس میبود، بعکس آنچه که قصه پردازان مزدور دربار پهلوی میکوشند آنرا بمثابه‌ی فتوحات رضا خان جا زنند، در واقع اصلا جنگی در کار نبود و با وساطت مأموران دولت استعمارگر انگلیس که دیگر به قوای پراکنده‌ی ملوک الطوایفی نیازی نداشته و در پی تثبیت یک حکومت مستبد مرکزی بودند مسئله فیصله گشت و شیخ ناصره را همانطور که به میدان انداخته بودند از میدان بیرون کشیدند، چنانکه بعدها در شهریور ۲۰ با خود رضاخان چنین کردند.

با تثبیت دیکتاتوری پلیسی رضاخان درطی سالهای ۱۳۰۴ ـ ۱۳۰۰ راه برای قلع و قمع آزادی در سراسر ایران و تبدیل میهن ما به گورستانی خاموش هموار گردید. رضاخان نخستین کاری که کرد به درهم شکستن تشکیلات کارگری و نابودی حزب کمونیست ایران برخاست و صدها کارگر انقلابی، کمونیست و بسیاری ازآزادیخواهان را بزندان افکند و یا مخفیانه سربه نیست کرد. علت اساسی شکست حزب به هیچ رو توانائی رضا خان در انجام ماموریت ویژه‌ی خود نبود، بلکه این شکست نتیجه‌ی ضعف و انحرافات رهبری حزب پس از شهادت حیدرعمواغلو و ارزیابی اپورتونیستی اکثریت رهبری حزب از نقش‌ویژه‌ی رضا شاه بود. در واقع‌رضا خان در اینجا نیز با حیله و نیرنگ پا بمیدان گذارد و هنگامی چهره واقعی خود را کاملا نشان داد که دیگر دیر شده بود. لشکرکشی پلیس‌سیاسی رضا شاه برعلیه کمونیستها و سایر آزادیخواهان متناوبا تا سال ۱۳۰۸ یعنی ۴ سال پس‌از به تخت نشستن و تا برقراری سلطه‌ی مطلق پلیس تبهکار رضا شاهی بطول انجامید. سرانجام نیز با گذراندن قانون سیاه ۱۳۱۰ رسما هرگونه آزادی سیاسی و اجتماعی در سراسر ایران غیر قانونی اعلام شده و بدینسان آخرین پاره‌ی قانون اساسی نیم بند و دستبرد زده‌ی مشروطیت نیز بدور افکنده شد.

رضا شاه با صوابدید پیر کفتار امپراطوری انگلیس کوشید تا زبونی، حقارت ملی، انحطاط اجتماعی و تمامی خصائل زشت و ضد میهنی را که خود و دارودسته‌ی خائن و شرور وی بدان آلوده بودند در جامعه رواج دهد. مدح و ستایش در پیرامون "نابغه‌ی عصر" رضا شاه پهلوی، این کودن ترین عنصر تاریخ معاصر ایران باستثنای فرزندش که بعدها گوی سبقت را از پدر در ربود، و در فوائد نظام پوسیده‌ی سلطنتی غذای عمده‌ی تبلیغات رژیم دیکتاتوری گردید و بخاطر آن به شاهنامه‌ی فردوسی توسل جسته و هزاره‌ی آنرا هم برپا کردند و از جاسوسان شرق شناس انگلیسی و اروپائی شاهد آوردند.

رضا شاه بسال ۱۹۳۳ میلادی قرارداد خائنانه دارسی را با شرکت انگلیسی نفت برای مدت ۳۰ سال دیگر تمدید کرد تا غارتگران انگلیسی در تمامی دوران دیکتاتوری سیاه وی در خوزستان به حاکمیت استعماری خود و استثمار بیرحمانه رنجبران خوزستان و پر کردن نفتکشهای خود از منابع نفتی جنوب که متعلق به ملت ایران میبود ادامه دادند.

رضا شاه روستائیان را غارت کرد، زمینهای آنان را به زور و جبر از آنان گرفت و بنام خود به ثبت رساند، زیباترین مناطق کشور را به قرق شخصی خود تبدیل گردانید، برمالیاتها افزود و تا آنجا که توانست مال و منال اندوخت و حال آنکه در تمامی دوران حکومت وی مردم ایران و بویژه توده های رنجبر که همیشه اوباشان درباری با تحقیر از آنان یاد میکردند، در فقر و گرسنگی و بی خانمانی و بی‌هیچ تامین اجتماعی بسر بردند و آسایش و ایمنی از سراسر کشور رخت بر بست.

رضا شاه خیزشهای متعدد دهقانان را، که بعلت پراکندگی و فقدان رهبری انقلابی چون عصیان ناشی از فقر وغارت مالکان و خانواده‌ی سلطنتی بروز میکرد، یکی پس‌از دیگری در خون خفه کرد. اعتصابات مطالباتی و دادخواهانه‌ی کارگران را یکی پس‌از دیگری با قساوت پلیسی سرکوب کرد، بسیاری از آزادیخواهان را در روز روشن و یا مخفیانه در زندان بقتل رساند، توده های عشایر را که حاضر به گردن نهادن به رژیم پلیسی وی نبودند ببهانه‌ی اسکان دادن نشان آواره و بیخانمان کرد و قتلعام های عظیمی در میان آنها براه انداخت، طلاب و هواداران مذهب را ببهانه‌ی مبارزه با خرافات ولی از بیم آنکه مبادا مانند اوائل مشروطیت بتکیه گاهی برای اعتراضات توده‌های خشمگین تبدیل شوند بشدت تحقیر و توهین کرد وعناصر مترقی در میان آنان را به زندان افکند و یا کشت، زنان را به بهانه‌ی "آزادی زن" طعمه‌ی وحشیگریهای توهین و تحقیر پلیس مختاری کرد و فحشا را بر زمینه‌ی اسارت هزاران ساله‌ی زن ایرانی وسیعا بگستراند. دبستان و آموزش عالی شیوه‌ی نوین، که از اولین آرزوها و مطالبات مشروطه خواهان ایران بود، بدست پلیس رضاشاهی و ستایشگران رژیم سلطنتی وی بشکل مسخ شده‌ای درآمد و دروغ برجای تاریخ، خرافات فاشیستی برجای علم، پوزه سائی و چاپلوسی مدیحه سرایان برجای هنر، و تبلیغ رجاله گی و فساد بر جای اخلاق نشست. رضاشاه دشمن آزادی، ترقی وعلم و شیفته‌ی فاشیسم، غارتگری و خرافات بود.

بزرگترین خدمتی که رضاشاه به جانشین و فرزند بزدل و بی‌شخصیت خود کرد بقتل رساندن ارانی بود، که چون یک نقطه‌ی نورانی در دل تاریک عصر رضاشاهی از دامان قهرمان پرور زحمتکشان این سرزمین سو سو کنان سر برآورده بود و میرفت تا بر یک دوره‌ی کامل تاریخی پس از شهریور ۲۰ تابندگی کند و براه گشای نبرد توده‌ی ایرانی برای رهائی خود از اسارت ارتجاع مزدور پهلوی و امپریالیسم تبدیل شود. لنین راست میگفت هنگامیکه در بررسی علل شکست موقتی اکونومیستهای روس نه موفقیت آمیزی جدال تئوریکشان را با سوسیال‌دمکراسی انقلابی بلکه دست قزاقان تزاری را که رهبران راستین خلق را بزندان افکندند در کار دید. رضاشاه، و بیشک هم نه با آگاهی کامل ازعواقب آن، ارانی را کشت و راه را بازگذاشت تا در مصاف با فرزند بزدل و وحشت زده‌اش پس از شهریور ۲۰ مداحان غلاف کرده‌ای چون سلیمان میرزا، نازپروردگان پرمدعائی چون اسکندری، کامبخش و رادمنش و ایل و تبارشان و وجیه‌المله‌های گوشه گیری که حاضر نبودند حتی یکبار هم از سوگند خود بـه جقه‌ی همایونی دست بکشند، کسانی که از خواستها و آرزوهـای توده‌های رنجبر این سرزمین بیگانه بودند و فرسنگها از راه گردان آزادی ایران، از ستارها، علی‌مسیوها و حیدرها، از کلنل هـا و شیخ محمدها، بدور بودند، در رأس جنبش آزادی خلقهـای ایران بر مسند ارانی شهید تکیه زنند و دوازده سال تمام بر انرژی انقلابی و شور و شوق توده‌ی ایرانی برای نیل به دمکراسی توده‌ای، آزادی، ترقی و استقلال کامل میهن خود مهار زنند و آنانرا بسوی قتلگاه رژیم کینه توز و خائن کودتا هدایت کنند.

شهریور ماه ۱۳۲۰ وغضب محمدرضاشاهی از رویدادهای آن

هنگامیکه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ چون ستاره‌ی اقبالی که ناگهان در افق تاریک سیاست ایران چشمک زنان درخشیدن آغاز کند، فرارسید، تمام شیرازه‌ی حکومت خودکامه و خفقان آور رضاشاهی از هم درید و "ارتش جوان ملی" اش چون یک گلوله‌ی برف در زیر درخشش ناگهانی آفتاب شهریور در دم آب شد و ذوب شد و رفت. یک ماه نکشید که رضاخان قلدر همراه با بخشی از خانواده‌ی ننگین و فاسدش در حالیکه چون دزدان بازار بلخ جیب های خود را از جواهرات "سلطنتی" که از آن مردم ایران است پر کرده بود بـه اصفهان گریخت و چندی بعد به معیت اربابان انگلیسی پیشکسوت خود را از سرزمین ایرانیان گم کرد. مردم و بویژه توده های زحمتکش که مدت بیست سال در سکوت و فراموشی و تحقیر و خفقان دیکتاتوری خونین رضاشاهی بسر برده بودند باولین نسیم شهریور به هیجـان و شور و نشاط آمدند. فوران جنبش توده‌ای و در رأس همه جنبش طبقه‌ی کارگر ایران بویژه در مناطقی که پیک آزادیبخش ارتش سرخ پرولتاریای شوروی حکم میراند شهر در پی شهر را فراگرفت. امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی که یکدم از فکر آینده‌ی نامطمئن خویش غفلت نکردند برای عملیات ضدانقلابی و استعماری خود درطی جنگ و بویژه پس از آن محمدرضاشاه را که در آن هنگام جوانکی سبک مغز، سخت ترسو ولی بشدت فرومایه وجاه طلب بود از درون پستوی شبستان رضاشاهی بیرون کشیده و بر تخت نشاندند. محمد رضاشاه که از نفرت وکینه و خشم مردم نسبت به رضاشاه نیک آگاه میبود در همان زمان بر تخت نشستنش ترسان و لرزان از بابت جنایات پدر خائن و فراریش که اگر میماند نیک خدمتش میرسیدند، طلب مغفرت کرد و قول رفع تعدیات پدر را داد.

محمدرضاشاه بعدها پس از کودتای ۲۸ مرداد، هنگامیکه در پناه سرنیزه کودتاچیان و پلیس سیا خود را امن احساس کرد، در کتاب معلوم الحال خودش ("ماموریت برای وطنم") درباره‌ی باصطلاح "استعفای" پدرش نوشت: "علت اساسی استعفای پدرم این بود که وی مردی نبود که بماند و اشغال وطن را بدست نیروهای اجنبی و دخالت آنها را در امور داخلی ایران مشاهده کند"!! ولی محمدرضاشاه نیک آگاه هست، و همان پوزش خواهیش در زمان به تخت نشستن شهادت میدهد، که اگر رضاشاه یک روز دیرتر پا به فرار میگذارد، همین اهالی این "وطن اشغال شده" حسابش را نیک میرسیدند. رضاشاه قلدر از بیم خشم و انتقام مردم بود که استعفاء داد وگریخت. رضاشاه اگر آدمی بود که بخاطر "اشغال وطن بدست نیروهای اجنبی و دخالت آنهـا" اندیشه‌ای بدل راه دهد آن زمانیکه همپا و همدست با نیروهــای اشغالگر روسیه‌ی تزاری برای محاصره‌ی تبریز انقلابی و بقصد درهم شکستن مجاهدان آذربایجان و ستار خان، سردار بزرگ توده‌ی ایـران، اردو میکشید این اندیشه را میکرد. اگر او "دخالت" بیگانه را نمی‌پسندید و نمیخواست اجرای طرح های ضدکمونیستی و ضدشوروی و استعمارگرانه‌ی امپراطوری انگلیس و با تکیه بر جاسوسان و مأموران دولت نامبرده دست به کودتا نمیزد و در تمام دوران دیکتاتوری سیاهش دست‌عمال این دولت و سایر دول امپریالیستی را در میهن ما بازنمیگذارد. سرانجام اگر او در اندیشه‌ی میهن بود، میهن پرستان بنامی چون ارانی، فرخی وعشقی را نمیکشت و بساط بهره کشی بیگانگان و دلالان بومیشان، بساط جنایت و جهالت را در سراسر ایران نمی‌گستراند. آری، رضاشاه از بیم فوران خشم توده های مردم، که با همان اولین نسیم شهریور توفیدن گرفت، خشمی که بطور عمده متوجه وی و دارودسته‌ی وی میبود وتمام دوره‌ی جنگ این واقعیت را گواهی داده بود که استعفا کرده و پا به گریز نهاد. رضاشاه از پیک آزادی پرولتاریای شوروی، که دیوانه صفوف فاشیسم را درهم میشکست و کار مستبدین و هواداران هیتلر را به تنگنائی و فلاکت می انداخت، هراسان بود.

صله گیران مداح و دروغ پرداز رژیم خائن و هیتلر پرست محمدرضاشاهی در بررسی رویدادهای تاریخی شهریور ۲۰ که به خلع شاه سابق از سلطنت پیوست، چنین مینویسند که گویا متفقین وبویژه ارتش سرخ شوروی سوسیالیستی بی هیچ عذر موجهی وارد خاک ایران شدند وگویا حکومت فاشیست پرور رضاشاه بنفع تجاوزکاران درنده خوی فاشیست که خاک کشور شوراها را بمیدان تاخت و تاز خود تبدیل کرده بودند، هیچ اقدامی نکرده یا نمیخواست بکند. مثلا اطلاعات در زیرعنوان "ماجراهائی که بر ایران گذشت" (از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۵ شهریور ۱۳۵۴) مینویسد که از قبل از شهریور، "تبلیغات و تدابیری علیه ایران راجع باینکه ستون پنجم آلمان در ایران وجود دارد" بالا گرفته بود و با آنکه "دولت ایران بوسیله صدور اعلامیه‌ها و ایراد نطقها و ارسال یادداشت بیطرفی کامل ایران را اعلام "کرد"، "ولی وجود یکعده متخصص آلمانی در کارخانجات کشور بهانه شده" از "شمال وجنوب" به ایران "حمله ور شدند". اطلاعات، این کهنه نشریه‌ی درباری و فاشیست پرست، از "نقض بیطرفی ایران" در شهریور ۲۰ و "تاخت و تاز" "قوای "اشغالگر"، که منظور اصلیش همانا ارتش رهائیبخش استالین کبیر است فغان سرمیدهند. محمدرضاشاه سی وچهار سال پس از واقعه‌ی شهریور ۲۰ بر سر قبر پدر خائن و فراریش ایستاده از "یکی از شوم ترین روزهای تاریخ" و "شبیخون بیگانگان" دم میزند. در آنجا کسی نبود که از این عنصر فرومایه وجبون که چشم خشمگین مردم را دور دیده و بعد از گذشت دهها سال در پناه پوشش از مأموران گارد و ساواک به چنین سخنی جرأت میورزد، بپرسد که ای بزدل و ای خائن! اگر شهریور ۲۰ "یکی از شوم ترین روزها" و "شبیخون بیگانگان" بود تو غلط کردی در روز صدایت هیچ درنیامد. توغلط کردی در مجلس شورا از بابت کارهای پدر خائنت طلب مغفرت کردی. اگر "شبیخون" بود تو غلطی برای پیشگیری از این "شبیخون شوم" کردی؟! و اگر که نبود، توغلط میکنی که از "یکی از شوم ترین روزها" و "شبیخون بیگانگان" دم میزنی و رنج خود را از بابت شکست و تار و مار شدن فاشیست های هیتلری بدست توانای ارتش رهائی‌بخش استالین ایران و ایرانی جا میزنی.

مزدوران پهلوی از فقدان "ستون پنجم آلمان" هیتلری در ایران رضاشاهی دم میزنند، گوئی رضاشاه که شخصا شیفته‌ی فاشیسم بود و سالها برای تبدیل میهن ما بیک سکوی تجاوزی علیه انقلاب سوسیالیستی اکتبر کوشیده بود، با فاشیست‌های آلمان هیچ سر و سری نداشت و متفقین و بویژه حکومت کارگران که در زمان تجاوز فاشیسم از ایمنی جبهه‌ی جنوب شرقی و ناحیه‌ی از لحاظ استراتژیکی مهم قفقاز بحق نامطمئن میبود، و بعلاوه بیاری دول متفق از راه ایران نیاز میداشت، برای کسیل ارتش صرفا "وجود یکعده متخصص آلمانی در کارخانجات کشور" را بهانه قرار داده بود. این "عده متخصص آلمانی" چگونه موجوداتی بودند که حتی تا مدتها بعد از ورود متفقین بایران، تا مار شدنشان در سال ۱۳۲۲، همچنان دست از این "کارخانجات" نمیکشیدند؟! در واقع از مدتها قبل از تجاوز آلمان هیتلری به خاک اتحاد شوروی سوسیالیستی فاشیستهای آلمان با آگاهی کامل رضاشاه از اقداماتشان دست به تبلیغات پردامنه‌ای بنفع "ناسیونال ـ سوسیالیسم" هیتلری آلمان در ایران پرداخته و توانسته بودند پایگاه مهمی در محافل ارتجاعی حاکم برای خود پدید آورند. شبکه‌ی جاسوسی آلمان در ایران تحت هدایت مأموران ویژه‌ی آلمان هیتلری مانند فرانتس مایر، رادانیچ، شولتز و دیگران حزب فاشیستی "ملیون" را بپا کرده بود و با جلب سران مرتجع عشایر قشقائی و بختیاری چون ناصر قشقائی و دیگران و بهمدستی آنان مدتها به اقدامات خرابکارانه برعلیه متفقین مبادرت ورزیده بود. فضل الله زاهدی، که محمدرضاشاه به خاطر نقش ویژه‌اش در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با ایجاد وصلت خویشاوندی با پسر خائنش اردشیر زاهدی عضو سازمان جاسوسی "سیا"، وی را از مقربان خاص خود کرد، در آن زمان از جمله مزدوران معروف فاشیست های هیتلری درایران بود، که حتی پس از خلع رضاشاه و روی کار آمدن محمد رضاشاه توانسته بود که در مهرماه ۱۳۲۰ خود را تا مقام ریاست شهربانی کشور نیز برساند. از نفوذ و قدرت فاشیستهای هیتلری در هیئت حاکمه و دربار ایران و از دلبستگی شاه و خاندان فاسد وی به تجاوزگران فاشیست همین بس که دولت و دربار پهلوی حتی پس از ورود متفقین به ایران و خلع رضاشاه از سلطنت حاضر بهمراهی با جبهه‌ی ضد فاشیستی نبودند، ماهها پس از شهریور ۲۰ یعنی در بهمن ماه ۱۳۲۰ با متفقین تازه پیمان اتفاق بستند و بعد نیز برای مدت ۲ سال، یعنی تا شهریور ۱۳۲۲ که پیروزی ارتش شوروی سوسیالیستی و شکست آلمان هیتلری بعیان محرز شده بود حاضر به اعلام جنگ به آلمان هیتلری نشدند و یکسره خرابکاری و کارشکنی برعلیه مبارزه‌ی ضدفاشیستی مردم ایران و یاری رساندن به شبکه‌ی جاسوسی آلمان در ایران، که با وجود تقاضاهای مکرر اتحاد شوروی مبنی بر قلع و قمعشان تا همان سال همچنان به کارشان ادامه میدادند، دست نکشیدند.

محمدرضاشاه و پوزه سایان درگاهش از "نقض بیطرفی ایران" در سالهای جنگ ضد فاشیستی دم میزنند. "دولت ایران . . . بیطرفی کامل ایران" را "اعلام" کرده بود! "دولت ایران" غلط کرده بود که "بیطرفی ایران" را اعلام کرد. مردم ایران کاملا طرف معینی را داشتند وآنهم طرف متفقین و بویژه طرف ارتش سرخ کارگران و دهقانان شوروی بود. مردم ایران خواهان اعلام جنگ برعلیه فاشیسم هیتلری، پاک کردن ساحت میهن خود از وجود حشرات موذی آلمان هیتلری و ایادی بومی خائنشان در دولت و دربار ایران بودند، و بهیچ رو بدنبال "بیطرفی" کذائی نبودند و این واقعیت را فوران توده‌های زحمتکش و همه‌ی مردم آزادیخواه و صلحدوست کشور در همان اولین روزهای پس‌ازشهریور ۲۰ نشان داد. محمدرضاشاه و دارودسته‌اش اگر میخواستند "بیطرف" بمانند بهتر بود همراه با پدر تاجدار خائنشان گور خود را به جزیره‌ی موریس گم میکردند. اعلام مزورانه‌ی "بیطرفی" اینسان در جنگ مرگ و زندگی‌یی که هیچ کس در چگونگی سرنوشتش نمی‌توانست بیطرف بماند تنها پوششی بود برای همدستی زیرکانه و پنهانی با فاشیستهای هیتلری و پروراندن وکمک به ایادی ریز و درشت آنها در سراسر ایران که تا به ارتکاب جنایات وخرابکاری در مبارزه‌ی دموکراتیک و ضد فاشیستی مردم ایران و همکاری ایران با متفقین ادامه دهند. اینان خود ناچار بودند که این اعمال خائنانه را در زیر ماسک مزورانه‌ی "بیطرفی" انجام دهند زیرا از اعلام آشکار همکاریشان با فاشیستها وجنگ طلبان هیتلری در برابر صلابت پرولتاریای قهرمان اتحاد شوروی استالینی، که در همسایگیشان هوای آنان را بدقت میداشت، سخت بیم داشتند و بر خود و سرنوشت خویش می‌لرزیدند.

محمدرضاشاه و سایر پس مانده‌های فاشیست‌بی‌شرمانه از "نقض بیطرفی ایران" دم میزنند، از اعلام "دولت ایران" مبنی بر "بیطرفی کامل ایران" دم میزنند! خلق شوروی ملیون ملیون خون خود را میریخت تا جهان را از خطر مرگبار فاشیسم هیتلری نجات بخشد و از استقلال، حاکمیت ملی و آزادی همه‌ی ملل جهان، که در خطر برقرار شدن سلطه‌ی شوم فاشیسم بسر میبرند، دفاع کند، و آنگاه کورنشینان زالوصفت هیئت حاکمه و دربار پهلوی از "نقض بیطرفی ایران" فغان میکنند و بویژه از اینکه ارتش سرخ پرولتاریای شوروی برای پیگرد فاشیستها و دفاع از مواضع استراتژیکی خود و با استقبال گرم ملت ایران به صفحات شمالی کشور وارد شد چـون جغدان شوم ویرانه نشین شیون سر میدهند.

در تمام دوره‌ی جنگ، هنگامیکه زحمتکشان ایران برای یاری رساندن به پیروزی خلقهای برادر خویش در کشور شوراها برفاشیسم تجاوزگر هیتلری شب و روز جان میکندند و با متحد کردن صفوف خود بمثابه‌ی بخشی از جبهه‌ی جهانی ضدفاشیستی با نفوذ وخرابکاریهای فاشیستهای هیتلری و ایادیشان بمقابله برمیخاستند، این "بیطرفان" گدائی برای پیروزی آلمان هیتلری و برای شکست مردم شوروی دعا میکردند و با استفاده از وخامت اوضاع اقتصادی زمان جنگ با همدستی امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی بچاپ بچاپ غریبی را با احتکار وکمیاب گردانیدن مصنوعی مواد اولیه‌ی زندگی مردم بوجود آورده بودند. اینان پست ترین و فاسدترین عناصر جامعه‌ی ایرانند که جز به باد دادن به جبروت توخالی خود، جز به جیب و شکم خود، و جز به کسب مقام و قلدرمآبی و تحکم و به بردگی خود کشاندن مردم بهیچ چیز دیگری در دنیا نمی اندیشند وحاضرند بخاطر نیل به این مقاصد پست روزی بر چکمه‌ی فاشیست‌های هیتلری و روز دیگر بر آستین طمعکار استعمارگران انگلیسی و آمریکائی بوسه زنند و بخاک بیفتند، چنانکه سراسر دوران حکومت ننگین خاندان پهلوی بر این حقیقت شهادت میدهد. این قماش خائنان و دشمنان کینه توز توده‌ی ایران که بنام هیئت حاکمه‌ی ایران سلطه‌ی شوم خود را بر این سرزمین تحمیل کرده اند و بویژه باند دلال صفت وجنایتکار دربار پهلوی، تمام کارشان در دوره‌ی جنگ چنین بود. میرجعفر پیشه وری در همان زمانها تصویر نسبتا درستی از کردار و رفتار اینان در دوره‌ی جنگ بدست داد که همچنـان بقوت خود باقیست: "آنها . . . از قحطی ازگرسنگی از هو و از جنجال بالاخره از همه چیز و از هر پیش آمدی میتوانند استفاده بکنند. در باطن فاشیست طرفدار محور بوده، در ظاهر دوستدار متفقین و دموکراسی میباشند در صورتیکه هر دو را دروغ میگویند. آنها فقط پول ثروت تسلط وآقائی میخواهند و بس." در پی همین خواست و ارضای غرایز پست طبقاتیشان است که یکروز بـرای فاشیسم هیتلری و یکروز دیگر برای خفاشان بال گشوده‌ی آمریکائی و انگلیسی کف میزنند و افسار خود را به آخورشان می‌بندند. در پی همین خواست وغرایز پلید است که دیروز راه دشمنی با میهن سوسیالیستی پرولتاریای شوروی، که راه مبارزه با "پول و ثروت و تسلط و آقائی" دارودسته‌هائی از قماش اینان را میکوبید، پیشگرفته و امروز نیز بمقتضای زمان نسبت به چین توده‌ای و پیام آزادیبخش آن سخت کینه می‌ورزند.

ـ دنبـاله دارد ـ

****

به پیش در جهت وحدت رزمنده کمونیستهای ایران

جنبش نوین کمونیستی را با مبارزات کارگران و دهقانان پیوند دهیم

www.iran-archive.com

مبلغین سازش ، زیر علم «دفاع ملی»

ورق پاره‌ی «ستاره‌ی سرخ» ، ارگان عده‌ای از اپورتونیست های ایرانی در خارجه معروف به «سازمان انقلابی حزب توده در خارج از کشور» ، از شماره‌ی ۴۴ خود سلسله مقالاتی را آغاز کرده که دیگر فرجام کار و نتیجه‌ی منطقی‌اش روشن است . ما در اینجا توجه خوانندگان را به مقالاتی تحت عنوانهای «مبلغین انقیاد ملی ، خائنین به میهن» ، «اتکاء به نیروی خود برای آزادی میهن» ، «خائنین به میهن در خدمت جنگ دو ابرقدرت» در شماره‌های ۴۴ ، ۴۷ و ۴۸ نشریه‌ی نامبرده معطوف میداریم . مقالات اشاره شده که برپایه‌ی بررسی یک جانبه از رویدادهای بین‌المللی و کشوری ، تعابیر و تبلیغات رویزیونیستی ـ امپریالیستی ، عوامفریبی‌ها و ادعاهای ارتجاع ورشکسته و دنباله سوراخ گریز ایران و مشتی تحریفات تاریخی بنفع دشمنان رنگارنگ مردم ایران تهیه شده و تلویحاً رخنه دادن زیرکانه و تدریجی یک مشی انحرافی ، اپورتونیستی و خائنانه را به درون جنبش انقلابی ایران میجوید ، بیانی از مواضع صریح کمونیست ها و انقلابیون ایران نیست که هیچ ، نشخوار مزخرفاتیست که تا کنون توسط رویزیونیست های مرتد حزب توده بشیوه‌ی دیگری تحویل مردم ایران داده میشده است . خواننده با خواندن این مقالات متوجه میشود که چگونه «ستاره‌ی سرخ» با شیوه‌ی تردستانه و زیرکانه‌ای در لابلای یک مشت جمله سازیهائی که صرفاً برای مطمئن گردانیدن خواننده از مواضع «محکم» این نشریه‌ی سخیف تحویل خواننده داده شده میکوشد تا مشی انحرافی ، اپورتونیستی و خائنانه‌ای را ذره ذره در ذهن خوانندگانش جا انداخته و میان خصومت آشتی ناپذیر و خونخواه مردم زجردیده و غارت‌شده‌ی ما و ارتجاع سفاک ، خائن ، تجاوزکار و ژاندارم صفت حاکم پلی بزند .

اکنون بروشنی میتوان دید آن خط مشی خائنانه و فرصت طلبانه‌ای که مدتها توسط رویزیونیسم خروشچفی و دنباله روان و هواداران سرسختش ، ازجمله دار و دسته‌ی مرتد کمیته‌ی مرکزی حزب توده ، در میان طبقه‌ی کارگر و مردم تبلیغ میگشت ، خط مشی‌ئی که در زیر شعار «دفاع ملی» ، «حفظ صلح» ، «مقابله با احتمال جنگ» وغیره سازش طبقاتی و ملی میان ستمگران و ستمدیدگان در کشورهای گوناگون را جستجو کرده ، «برخورد دوگانه» به مرتجعین و خائنین و عمال امپریالیسم و فاشیست ها را مجاز شمرده ، تئوری «مبارزه با جهات» را اختراع کرده و میکوشید تا خلق را با برشمردن وظایف دیگری از انقلاب کردن برحذر دارد ، با شکل و شمایل جدیدی و با همان مضمون و نتیجه گیری رویزیونیستی توسط عده‌ای از عناصر و محافل مفلوک و لاابالی در برخی از کشورها ، که قبای «مبارزه» با رویزیونیسم را بر دوش خود انداخته و خود را در صفوف مارکسیست ـ لنینیست های راستین پنهان کرده‌اند ، مجدداً تبلیغ و توجیه میگردد . بدیده‌ی این طایفه‌ی جدید که میکوشند گناهان «برژنفیسم» خروشچفی را با پشتک و وارونی با تدابیر زیرکانه‌ی کائوتسکیستی «ماست مالی» کنند ، خلقها فعلاً بخاطر فلان یا بهمان «تغییر سریع» اوضاع جهانی و یا فلان یا بهمان «عینیت» مکانی و زمانی نباید بفکر انقلاب باشند بلکه باید بسوی این یا آن بخش ارتجاع حاکم و یا بسوی همه‌ی ارتجاع درون کشور خود در زیر پرچم پاره پاره‌ی «وحدت ملی» و «دفاع ملی» دست اتحاد دراز کنند و از پیکر بورژوازی هار انحصارطلب و استعمارگر ، توله سگ های امپریالیسم و فاشیست ها تندیسه‌ی حکام «ملی» ، «استقلال طلب» ، که فقط «جهات تاریک» داشته و تنها اشکالشان «مشی آشتی‌جوی» یشان در برابر فلان یا بهمان نیرو است ، بتراشند و بخورد مردم دهند .

بدیده‌ی این مفلوکان ـ با آن قبای نابرازنده و دروغینی که بر دوش ناتوان خود انداخته‌اند ـ تکلیف جهان کنونی را دو غول بی‌شاخ و دم و همه کاره ، که امپریالیسم آمریکا و سوسیال ـ امپریالیسم شوروی باشند ، روشن میکنند و ما یعنی طبقه‌ی کارگر جهانی و خلقها هم در این میان بیکاره و ول معطلیم و هر غلطی هم که از ما در این دنیا سر زند یا زیر سر غول تر دست آمریکا و فلان کیسینجر است و یا زیر سر غول موذی شوروی و فلان گرومیکو میباشد . این دو غول همه کاره هم بقول «ستاره‌ی سرخ» «مفلوک» «دیر یا زود» سرشاخ خواهند شد و مردم هم هیچ نقشی نه در بازداری آن و نه در کوبیدن آن ندارند و بنابراین چاره‌ای برایشان نمانده جز آنکه عاجزانه بروی دست و پای حکام ستمگر خود افتند تا بلکه آنان راه نجاتی یافته و چفت و بست دروازه‌ها را محکم کنند . بنابراین فعلاً نباید دست به انقلاب زد و بدینسان طبقات مرتجع و ستمگر حاکم را بسوی یکی از این دو غول رماند ، بلکه باید فعلاً منتظر فرا رسیدن این اجل محتوم ، یعنی جنگ جهانی سوم ، نشست و در این میان فقط به «تکلیف‌شعاران» «حاکم کشور خود» عریضه برد که زودتر تکلیف ما را هم در این میان روشن کنند و لابه کرد که مبادا با یکی از این دو غول طرف‌گیرند و ما را بی‌سر پناه گذارند . مبارزه‌ی خصمانه‌ی این مفلوکان اپورتونیست نوپا برعلیه نیروهای مارکسیستی ـ لنینیستی و انقلابی راستین ، که عملاً همراه با رویزیونیستها و عمال شوروی ، آنهم در زیر بیرق «خیلی داغ» «مبارزه» با رویزیونیسم و خطر سوسیال ـ امپریالیسم صورت میگیرد ، و خواست آنان را برای انقلاب کردن هم دهان و هم زبان با مرتدان رویزیونیست و بنگاههای لجن پراکنی شوروی بعنوان تروتسکیسم و چپ روی میکوبند ، و از سوی دیگر همراه با رویزیونیستها برای اتحاد با این یا آن بخش ارتجاع حاکم و یا با همه‌ی دار و دسته‌ی حاکم به هم چشمی و رقابت برخاسته سنگ دو میزنند و ستایش از ارتش بورژوازی استعمارگر و نیروهای زرخرید نوچه ژاندارمیسم و فاشیست ها پرداخته هر طغیانی را از جانب توده بعنوان «عامل بیگانه» وغیره میکوبند ، از همین جا ناشی میشود . پست تر آنکه آنان همه‌ی این سیاست های سخیف و فرصت طلبانه‌ی خود را که به تقلید از رویزیونیست ها و بیاری پرووکاتورهای شوروی تدوین کرده‌اند مرتدانه و با روی حاکی از پیروی به جمهوری توده‌ای چین و آلبانی سوسیالیستی بسته و بدینسان به پرچم انقلابی مائوتسه دون و انورخوجه لجن میپاشند .

بیهوده نیست که رفقای آلبانی در برخورد به تبلیغات و شانتاژ رویزیونیستی و بورژوائی ، که هیچ هدف دیگری را مگر خلع سلاح کردن ایدئولوژیکی خلقها نجسته و در پی به «ضعف و عجز» کشاندن نیروهای انقلابی آنها سیر میکند ، بموقع خاطرنشان کردند که از جمله «تئوری» هائی که امپریالیستهای آمریکائی و سوسیال ـ امپریالیستهای شوروی و صاحبنظران بورژوا ـ رویزیونیست بهر سو پراکنده میکوشند توده‌ها را از شور انقلابی و ایمان به توان خویش بیاندازند یکی هم «باصطلاح تئوری ضرورت حفظ تعادل میان دو ابرقدرت» است که مضمون آن بقرار زیرین باشد :

«بنا به این تئوری نیروهای محرکه‌ی دوران ما را دو ابرقدرت نمایندگی میکنند ، اینها انکشاف جهان کنونی را تعیین میکنند ، شکل و شمایل روابط بین‌المللی جاری را بدست میدهند ، اوضاع صلح آمیز و تهدید آمیز را می‌آفرینند ، و در آخرین وهله ، تعیین میکنند که آیا جنگ خواهد بود یا صلح . . . . بنا به مبلغین این تئوری ، مبارزات انقلابی و رهائیبخش ملی ، ضد امپریالیسم و ضد سوسیال ـ امپریالیسم ، ضد استعمار ، جنبشهای آفرو ـ آمریکائی در ایالات متحده و جنبشهای سرخ پوستان آمریکای لاتین تنها توسط همچشمی ، رقابت و تک و پوی میان دو ابرقدرت میتواند توضیح داده شود . نتیجه‌ی اخلاقی این قصه اینستکه چنانچه این همچشمی کاهش یافته یا ناپدید شود ، همه‌ی «دردسرها» ی ناآرام کننده‌ی جهان ما نیز باید کاهش یافته و زایل شود .»

رفقای آلبانی سپس با اشاره به «خصلت ایدآلیستی» و «مضمون سراسر عوامفریبانه» ی اینگونه «تئوریها» مینویسند که «آنچه که باید مقابله و قاطعانه رد شود» :

«کوشش های متعدد صاحبنظران ، سیاستمداران و دیپلماتهای بورژوا و رویزیونیست است برای خلق یک مفهوم خشک و ارتقای آن تا به سطح یک هنجار بیچون و چرای بین‌المللی ، که بر طبق آن چون تعادل و هماهنگی شوروی ـ آمریکا عامل تعیین‌کننده را در حفظ صلح جهانی تشکیل میدهد ، باید بدون تردید پذیرفته شود ، و همه باید تمامی قوای خود را بکاراندازند تا آنکه «بخاطر صلح و امنیت بین‌المللی» ، که به این تعادل بستگی دارد بهر قیمت حفظ و تقویت شود .»

رفقای آلبانی سپس به نتیجه‌ی عملی اینگونه «تئوریها» پرداخته مینویسند که :

«بکاربست عملی این تئوریها بمعنای آنست که خلقها نباید برعلیه سلطه‌ی امپریالیستی دو ابرقدرت برخیزند نه آنکه با سیاست سیطره جویانه‌شان و نقشه‌های تجاوزکارانه‌شان مخالفت ورزند ، چه بدینطریق تعادل این دو بزرگ بهم میخورد ، که به بهم خوردن صلح و نابودی جهان منجر میشود .» («آلبانی امروز» شماره‌ی ۵ ۱۹۷۳ ـ ص ۴۵)

روی همین اصل است که اپورتونیست‌های نوپا در این یا آن کشور از ترس بهم خوردن «تعادل میان دو ابرقدرت» از کوبیدن قاطعانه و بی‌تزلزل ارتجاع کشور خود طفره میروند و هم و غم خود را صرف این کرده‌اند که مبادا امپریالیستهای آمریکائی و متحدین و عمالشان که در غالب این کشورها همچنان سلطه‌ی خود را حفظ کرده‌اند بنفع موقعیت آن ابرقدرت دیگر تضعیف شوند و در نتیجه تعادل بهم بخورد ، صلح جهانی بهم بخورد و جنگ و تجاوز به کشورها براه افتد . روی همین اصل است که آن چند روشنفکر مفلوک در فلان کشور که درس از مکتب کلاشان بورژوا چون «برادر» و جانشین بلافصلش گاس‌هال رویزیونیست و خائن گرفته‌اند انقلاب شکوهمند خلق قهرمان عمان را بعنوان بازی سوسیال ـ امپریالیسم میکوبند و بر تجاوز مزدور آمریکا ، شاه سفاک ، خائن و ژاندارم ایران آب تطهیر میپاشند ، و یا فلان دسته‌ی بیکاره و لاابالی در کشوری دیگر که گویا کثافتکاریهای موریس تورز خائن را در مورد الجزایر فراموش کرده‌اند به جنبش عمیقاً برحق ایرانیان برعلیه شاه و ارباب آمریکائیش برچسب «رویزیونیستی» میزنند و در ستایش از «مبارزات شاهانه» برعلیه سوسیال ـ امپریالیسم ، کوششهای «صلح جویانه» ی این توله‌ی داغ خورده‌ی فاشیسم در خلیج فارس و منطقه رجزخوانی میکنند و برای رسوخ استعمارگرانه‌ی دولت امپریالیستی کشورشان بشیوه‌ی «نیروی سوم» های خودشان توجیه میتراشند . یا عده‌ای دیگر در کشوری دیگر ، که از جنبش مارکسیستی ـ لنینیستی کشور خود پاک بیگانه‌اند ، از یکسو با گروه‌های رویزیونیستی و تروتسکیستی طرفدار شوروی همکاری میکنند و از سوی دیگر از «مبارزات استقلال طلبانه» ی عمال امپریالیسم آمریکا چون شاه با سوسیال ـ امپریالیسم دم میزنند تا هر دو سو را داشته باشند ، انگار از پشت کائوتسکی مرتد زاده شده‌اند ؟ و یا باز در کشوری در خاورمیانه عده‌ای که هنوز روی مسائل مشخص از رویزیونیسم نبریده‌اند ، در زیر شعار «اتحاد جهان سوم برعلیه دو ابرقدرت» برای اعلامیه‌ی مشترک دولت متبوعشان با رژیم سفاک و خائن پهلوی شیوه‌ی مزورانه‌ی تیتوئیستی هورا میکشند و با کوبیدن صریح و بی‌امان این جلاد منطقه ، که بروی خلق قهرمان عمان شمشیر کشیده و خلق ما را به گوشت دم توپ تجاوزات امپریالیستی و ارتجاعی تبدیل کرده مخالفت میورزند و همداستان و همزبان با رویزیونیستها و طرفداران شوروی در کشورشان برعلیه نیروهای مارکسیستی ـ لنینیستی و انقلابی راستین لجن می‌پراکنند .

وقتی از این حضرات میپرسی چرا این غلطها را میکنید پرویانه جواب میدهند که رفقای چین و آلبانی چنین گفته یا رهنمود داده‌اند . حضرات اپورتونیسم بی‌بال خود را بحساب چین و آلبانی مینویسند . معلوم نیست که کی ، کجا و با کدام چاپارخانه‌های چین و آلبانی سوسیالیستی بایشان رهنمود داده‌اند که بروید در خیابانها «جاوید شاه» بکشید ، بنفع رویزیونیستها و عمال شوروی پرووکاسیون براه اندازید ، به جنبش انقلابی عمیقاً برحق خلق ما به ناسزاگوئی برخیزید ، و همراه با رویزیونیستها برای اتحاد با بورژوازی و هورا کشیدن برای نوچه‌های امپریالیسم سابقه گذارید . تمام ذهن آقایان را اخبار مجامع دیپلماتیک بین‌المللی چون سازمان ملل اشغال کرده و در انتظار توده‌های میهن خود نقش چین توده‌ای و آلبانی سوسیالیستی را در جهان تا سطح یک دیپلماسی بی‌آزار تنزل داده‌اند . آنان جز حرکات آمریکا و شوروی و بند بازیهای دیپلماتیک عمال و نوکران و متحدین و رقبایشان در دنیا هیچ چیز دیگری را نمی‌بینند و کورند تا مشت گره کرده‌ی خلقها را ببینند که دهها سال است که هرچه با توان و نقشی قطعی تر در سرنوشت جهان علیه سیطره جویان و پادوان بومیشان برخاسته و اگر شما هم مانند رویزیونیست ها همچنان چشمانتان را بسته داشته و به بورژوازی امپریالیست و جاروکشانش بنگرید بر فرق شما هم فرود خواهد آمد .

حضرات میگویند اینها را بما چین و آلبانی گفته ! فلان «برادر» آمریکائی هم هنگامیکه در زمان جنگ جهانی دوم به بهانه‌ی انحلال کمینترن و مصوبات کنفرانس تهران رفت حزب کمونیست را منحل کرد و بستایش «صلح جوئی» امپریالیسم آمریکا برخاست همین گونه اپورتونیسم خائنانه‌ی خود را به اتحاد شوروی در زمان استالین می‌بست . آقایان اسکندری و شرکا» نیز بهمین بهانه با قوام ، قاتل کثیف و دلال آمریکا ، در یک کابینه نشسته کارگران مازندران را از مبارزه‌ی حتی دفاعی خود برعلیه تجاوزات اشرار دربار و دولت و خلق آذربایجان را از «زیاده روی» و کشاندن نهضت انقلابی خود بسراسر ایران برحذر میداشتند و زمین را برای قتلعام آنها توسط مزدوران دربار جارو میکشیدند .

مشخصه‌ی عمومی همه‌ی اینان اینست که در برخورد بمسئله‌ی جنگ و عوامل مؤثر در آن در دوران کنونی بشیوه‌ی رویزیونیستهای خروشچفی مردم را از جنگ جهانی چون از لولو می‌ترسانند ، و آن را مستمسکی برای گریز از انقلاب در کشور خود و سازش با ارتجاع حاکم بر کشور خود برای تقویت باصطلاح «دفاع ملی» کرده‌اند . و بهمین لحاظ هم هست که در مقیاس جهانی آنان مهمترین عامل تسریع کننده‌ی انقلاب جهانی در دوران کنونی ، یعنی عامل مهم جنبشهای آزادیبخش و مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای کشورهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین را که فقط زمانی قبول داشته حال آنکه مدتیست ایمانشان را نسبت به نقش آنها از دست داده ، و آنها را بعنوان محل توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم شوروی معرفی میکنند ، اصلاً بحساب نمیاورند . آنان نمیتوانند بفهمند که در دوران کنونی برای مقابله با جنگ امپریالیستی و تبدیل جنگ بنفع انقلاب در صورت بروز آن باید استوارانه و قاطعانه بر این عامل مهم ، تاریخی و نقشمند تکیه کرد و بی‌باکانه و بدون کوچکترین تزلزل و تردیدی به پیروزی آن یاری رسانید . این درست مضمون تاریخی مبارزه‌ی بسیار مهم مائوتسه‌دون برعلیه رویزیونیست های معاصر بسرکردگی خروشچف خائن بود .

اکنون گروه «سازمان انقلابی» و نشریه‌ی سخیفش «ستاره‌ی سرخ» نیز سراپا خود را باین منجلاب اپورتونیستی ، به تزها ، رفتارها و کردارهای سازش جویانه و فرصت‌طلبانه‌ای که ماهیتشان ضدیت با انقلاب و عملاً نوعی بازگشت بسوی رویزیونیسم خروشچفی است درغلتانده و در مصاف میان مارکسیست ـ لنینیست ها و رویزیونیست های معاصر ، با بعاریت گرفتن دستچینی از تزهای رویزیونیستی ، تروتسکیستی و تیتوئیستی ، راه میان بری را برای خود بسود رویزیونیسم و ارتجاع برگزیده است .

* * *

حالا ما به بررسی یکی یکی سه مقاله‌ی یاد شده‌ی «ستاره‌ی سرخ» پرداخته ابتدا» مسائل اساسی را که «ستاره‌ی سرخ» در هر یک از مقالات خود طرح کرده و شیوه‌ی برخورد و رفتار سیاسی وی را ، آنچنانکه نخ سیاهی را آهسته آهسته از درون کلاف رنگارنگی بیرون کشند ، از درون متن آشفته و رنگ و لعاب مالیده‌ی این مقالات بیرون میکشیم ، و در آخر کار لب کلام و پیام اصلی «ستاره‌ی سرخ» را بخوانندگانش تحویل میدهیم .

۱ ـ مقاله‌ی «مبلغین انقیاد ملی ، خائنین به میهن» :

در مقاله‌ی «مبلغین انقیاد ملی ، خائنین به میهن» (شماره‌ی ۴۴ ، تیرماه ۱۳۵۴) ، که گویا برعلیه دار و دسته‌ی کمیته‌ی مرکزی و رویزیونیستهای شوروی و بنام یادبود سی‌امین سالگرد پیروزی جنگ ضد فاشیستی نوشته شده ، از جمله میخوانیم : «. . . تقلب بزرگ در اینست که رویزیونیستها «الزام» ورود ارتش متفقین را در «فعالیت های خطرناک فاشیست های هیتلری» جستجو کرده‌اند و مدعی‌اند اتحاد شوروی بدین دلیل ارتش به ایران وارد کرد» ؛ در حالیکه «ورود ارتش متفقین به ایران را اوضاع عمومی جنگ ضد فاشیستی الزام آور میکرد . چه فاشیستها در ایران فعالیت میکردند و چه نمیکردند این امر ضروری بود .» نویسنده‌ی بیشعور «ستاره‌ی سرخ» سپس نتیجه چنین میگیرد که «اسکندری بدین علت ورود ارتش متفقین را به «فعالیت های خطرناک فاشیستهای هیتلری» محدود میسازد تا در متن تاریخی کنونی با قرینه سازی و مقایسه‌ی سیاستهای آن زمان رضاشاه و این زمان محمدرضاشاه ، تهدیدات و تجاوزات احتمالی ابرقدرت شوروی را موجه جلوه دهد .» نویسنده با آن تحریف تاریخی راجع به موضع و رفتار رضاشاه در آستانه‌ی حمله‌ی فاشیستهای هیتلری به اتحاد شوروی استالینی هیچ به مغز خود راه نمیدهد که «اسکندری . . . ورود ارتش متفقین را» به ایران به بهانه‌ی «اوضاع عمومی جنگ ضد فاشیستی» نیز میتوانند حتی بنحو بهتری «در متن تاریخی کنونی» و «با قرینه سازی» برای «تهدیدات و تجاوزات احتمالی ابرقدرت شوروی» توجیه کند ، زیرا دیگر تفاوتی هم نمیکند که کی در ایران حکومت کند ، و اینکار در واقع بدترین توهین به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان استالین است .

نویسنده‌ی گویا ضد رویزیونیست ما با پرده پوشی فعالیت های گسترده‌ی شبکه‌ی جاسوسی آلمان هیتلری و جاسوسان وعمال پنهان و آشکارش در درون هیئت حاکمه و در میان سران عشایر بختیاری ، قشقائی وغیره که تا سال ۱۳۲۲ ، یعنی حتی تا دو سال پس از سقوط رضاشاه و روی کار آمدن محمدرضاشاه ، بی‌وقفه و با تأیید ضمنی دربار پهلوی به خرابکاری در پشت جبهه‌ی شوروی در ایران و در انتقال تجهیزات جنگی از راه ایران ادامه میدادند ، به دولت سوسیالیستی شوروی در آن زمان این تهمت ارتجاعی را می‌بندد ، که به دلیل «اوضاع عمومی جنگ ضد فاشیستی» به میهن ما ارتش خود را گسیل داشت و نه بدلیل اوضاع مشخص ایران در زمان جنگ ضد فاشیستی و لزوم حفاظت از پشت جبهه‌ی خویش در برابر خرابکاریهای عمال آلمان هیتلری و هواداران آشکار و پنهانش در دربار و هیئت حاکمه‌ی ایران . این «اوضاع عمومی جنگ ضد فاشیستی» اگر رخنه‌ی خرابکارانه‌ی فاشیسم هیتلری در ایران و عدم همکاری رضاشاه و هیئت حاکمه و دربار ضد آزادی پهلوی که تا سال ۱۳۲۲ ، یعنی تا زمانیکه هنوز پیروزی قطعی مردم شوروی بر تجاوزکاران آلمان هیتلری برایشان قابل رؤیت نبود ، حاضر به اعلام جنگ برعلیه آلمان و نیروهای تجاوزکار محور نشده بود ، پس چه بود ؟ ! آیا بدیده‌ی شما ، که بدیده‌ی رویزیونیست های حزب توده هم حتما چنین است ، ارتش یک کشور واقعاً سوسیالیستی فقط ببهانه‌ی «اوضاع عمومی جنگ» ، بدون آنکه به وضع مشخصی مستند باشد ، میتواند ارتش خود را بهر سو و بهر کشوری که بخواهد بکشاند ؟ پس چرا ارتش پرولتاریای شوروی در زمان استالین در جریان پیگرد تجاوزکاران فاشیست به مثلا چکسلواکی وارد گشت ولی به آلبانی یا یوگوسلاوی ، که اینها سر راه میبودند ، وارد نشد . «اوضاع عمومی جنگ» در این کشورها چه تفاوتی مگر در تفاوت آرایش نیروهای فاشیست و ضد فاشیست ، همچنان در قدرت بودن عمال آلمان هیتلری در یکجا و تار و مار شدن کامل عمال آلمان هیتلری در جای دیگر ، میداشت ؟ اگر در ایران بجای حکومت مستبد ، فاشیست پرور و مزدور رضاشاهی یک حکومت خلقی و واقعاً ضد فاشیست بر سر کار میبود ، آیا بازهم فکر میکنید بدلیل «اوضاع عمومی جنگ» «ورود متفقین» «الزام آور» میشد ؟ !

نویسنده‌ی پرت اندیش «ستاره‌ی سرخ» ، که سرنخ کلاف سردرگمی را که در ابرقدرت‌سازی مکار امپریالیستی آمریکا و شوروی و عمال و هواداران ریز و درشتشان بدورش بافته‌اند گم کرده بدنبال راه خلاصی میگردد ، نمیتواند درک کند ، و شاید هم نمیخواهد درک کند ، که چگونه از یکسو به مغلطه‌گری برای دعاوی دولت ایران راجع به رویدادهای دوران جنگ و از سوی دیگر به بازیچه‌ای در دست رویزیونیسم مکار کمیته‌ی مرکزی و مبلغین توده‌سنت سیاست شوروی برژنفی در ایران تبدیل میشود .

نیروهای تجاوزکار و انقیادگر همیشه بهانه و «دلیلی» برای توجیه و آرایش عوام پسندانه‌ی اعمال تجاوزکارانه و شرورانه خود دارند و بمقتضای زمان و مکان هر روز بهانه‌ها و «دلایل» تازه و آراسته تری را نیز تدارک دیده بیرون آرند و بخورد خلقهای کشورها دهند ، لیکن آنچه پرده از چهره‌ی جنایتکار آنان می‌افکند و ماهیت اعمال آنان را رسوا میکند نه «دلایل» ، حرفها و شعارهای مزورانه‌ی آنها ، بلکه بررسی مضمون طبقاتی و سرشت درونی اعمال ورفتار آنها ، بررسی مقاصد واقعی و مقایسه‌ی آن «دلایل» ، حرفها و شعارها با واقعیت مبارزه‌ی طبقاتی و ملی در مقیاس جهانی و در درون کشور است .

تفاوت عمیق میان اتحاد شوروی در زمان استالین و اتحاد شوروی در زمان برژنف ، میان شوروی سوسیالیستی و شوروی سوسیال ـ امپریالیستی ، تفاوتی است که میان دو سلطه‌ی طبقاتی و دو خط مشی طبقاتی کاملاً متضاد ، میان پرولتاریا و بورژوازی ، وجود دارد . ورود ارتش اتحاد شوروی سوسیالیستی در زمان جنگ جهانی دوم بمنزله‌ی ورود یک ارتش رهائیبخش بود ، و این ورود اولاً بهر دلیل که روی داده باشد ماهیت انقلابی مقاصد آن کشور را دگرگون نمیکند و ثانیاً کلی نبوده بر پایه‌ی علل مشخص و برای نیل به مقاصد معین انقلابیست ؛ حال آنکه ورود ارتش اتحاد شوروی سوسیال ـ امپریالیستی در اوضاع و احوال کنونی بمنزله‌ی تجاوز یک ارتش انقیادگر بوده ، و این تجاوز اولاً بهر دلیل که روی داده باشد ، چه دلیلی که خود بتراشند و چه دلیلی که شما یادشان بدهید ، از ماهیت ضد انقلابی مقاصد آن کشور ذره‌ای نکاسته و ثانیاً کلی یا مشخص برای نیل بمقاصد معین ضد انقلابی است . بدبخت آن کسی که نتواند یا نخواند تفاوت عمیق میان این دو را ببیند ، و در نتیجه در بررسی وقایع گذشته و حال ، در برخورد به دو پدیده‌ی کاملاً متفاوت تاریخی ، از ترس همصدائی با رویزیونیسم با ارتجاع مزدور پهلوی همصدا شود ، و در آخر در این «دوراهی» تصنعی که دو ابرقدرت وعمال و هوادارانشان ، و بویژه رویزیونیست های دنباله روی شوروی میکوشند در برابر خلقها قرار دهند ، این یا آن دیگری را برگزینند .

اما این مقدمه چینی «ستاره‌ی سرخ» در بررسی «از اوضاع عمومی» گذشته که وی را آگاه یا ناآگاه بهمصدائی با ارتجاع پهلوی و یاری رسانی به رویزیونیسم میکشاند ، هنوز پیش از آنکه به مؤخره و نتیجه گیریش برسیم پشت‌بند دارد . نویسنده‌ی مفلوک ما که نمیداند در برابر دعاوی مطبوعات و دهن دریده‌های رویزیونیستی و ارتجاعی چه بگوید ، سپس به فلان ملکه محمدی از دار و دسته‌ی رویزیونیستهای حزب توده اشاره کرده مینویسد که وی در مقالاتش به «توصیف فعالیتهای تجاوزکارانه‌ی امپریالیستها در ایران کنونی و هم پیمانی و هم دستی رژیم شاه با آنها» پرداخته و «چنین نتیجه میگیرد که سیاستهای نظامیگری رژیم شاه اساساً علیه اتحاد شوروی میباشد .» نویسنده از این حرفها و ارتباط آنها با حرفهای اسکندری راجع به «الزام» ورود ارتش متفقین (بخوانید شوروی استالین) به ایران ، که قبلا شرح داده شد ، چنین نتیجه میگیرد که اینها «زمینه سازی برای تدارک تجاوز احتمالی سوسیال ـ امپریالیسم شوروی در آینده به ایران است .»

بسیار خوب ! ما با «تدارک تجاوز احتمالی سوسیال ـ امپریالیسم شوروی در آینده به ایران» روبرو هستیم . ولی نویسنده حالا روشن کند که بهرحال این «سیاستهای نظامیگری رژیم شاه اساساً علیه» کیست ؟ موضع شما راجع باین «نظامیگری» چیست ؟ تکلیف در برابر این «تجاوز احتمالی» ، که شما ناگهان رنگ و روی خود را باخته‌اید ، چه میباشد ؟ نویسنده در این مقاله به سئوال اول و دوم پاسخ نمیدهد و روشن نمیکند که آیا او هم بهمین ادعای رویزیونیستها و فلان ملکه محمدی باور دارد یا خیر . نویسنده این تزویر رویزیونیستی را افشاء نمیکند که زمانیکه با شاه گرم میگیرند عملیات تجاوزکارانه و دست‌اندازیهای ارتش رژیم شاه را در خلیج «طبیعی و ناشی از واقعیت» و در دفاع از «حق حاکمیت ملی» جا زده و زمانیکه از وی دلسرد میشوند ارتش و «سیاستهای نظامیگری» رژیم شاه را برعلیه اتحاد شوروی میخوانند ، ولی در واقع در هر دو حالت بر این واقعیت که اساس سیاست های نظامی و ارتش محمدرضاشاهی نه برای دفاع «از حق حاکمیت ملی» در برابر سایر امپریالیستها و نه متوجه فلان شوروی بوده بلکه متوجه سرکوب خلقهای ما و خلقهای خلیج و خاورمیانه و برای سرکوب آزادی ، دموکراسی و استقلال ملل اسیر و توده‌های مردم کار میکند سرپوش میگذارند .

همه میدانند که این تزویر رویزیونیستی فقط رونوشتی از تزویر ارتجاع محمدرضاشاهی است ، زیرا آنان نیز بمقتضای زمان و مکان ، گاه سیاستهای نظامی و ارتش خود را برای «دفاع از حاکمیت ملی» و گاه برای مقابله با «خطر تجاوز بیگانه» (که منظورشان شوروی است) جا میزنند تا با خیال راحت و با مست و مدهوش کردن نیروهای بینابینی در سطح جهانی و کشوری به سرکوب و کشتار جنبشهای حق طلبانه‌ی خلق ادامه دهند . رژیم شاه چه در گذشته و چه در حال حاضر ، همیشه خطر تجاوز شوروی را بهانه‌ای برای تازاندن سیاست نظامی ـ پلیسی خود و سرکوب هر جنبشی بعنوان «عوامل بیگانه» علم کرده است ؛ دیروز این شوروی شوروی سوسیالیستی بود و امروز این شوروی شوروی امپریالیستی است ولی برای رژیم شاه تا آنجا که دیروز برای قتلعام خلق آذربایجان در پی بهانه‌ی مناسبی میگشت و امروز برای بخون کشیدن سرزمین عمان از همان بهانه‌ها بخورد مردم میدهد ، فرقی نمیکند . آنچه در دو طرف معادله تغییر کرده ، این طرف آن نیست آنطرف آن است . رژیم شاه همان سگ هار معروف است که کارش آدمکشی و حفظ منافع استعمار نو و لشکرکشی برعلیه آزادی و دموکراسی است ، حال علم پاره‌اش هرچه میخواهد باشد . ولی آن طرف معادله ، یعنی اتحاد شوروی و طرفدارانش ، سخت دگرگون شده‌اند . در آن زمان ، در زمانیکه شوروی هنوز سوسیالیستی میبود ، سخنگویان و هواداران صمیمی آن همیشه در برخورد به شرارت‌ورزی های رژیم شاه که در زیر علم «خطر شوروی» صورت میگرفت ماسک تزویر را از چهره‌ی رژیم برگرفته و نشان میدادند که چگونه زیر این علم پاره جنبشهای حق طلب مردم را بخون کشانده و به آزادیخواهان تهمت «بیگانه پرستی» میزنند . لیکن اکنون ، در این زمان ، در زمان شوروی امپریالیستی برژنف مرتد ، نه اصلاً برکندن این ماسک تزویر بلکه تصدیق بهانه‌های رژیم محمدرضاشاهی پایه‌ی برخورد و رفتار سیاسیشان است ؛ حالا یک روز تصدیق دعاوی رژیم مبنی بر «دفاع از حاکمیت ملی» باشد و یا تصدیق این بهانه‌ی مزورانه‌ی رژیم که جلوگیری از خطر تجاوز خودشان باشد . سگ های هار پهلوی در عمان خون میریزند ولی آقایان درباره‌ی اینکه ارتش شاه برعلیه شوروی است بوق میزنند . آنان همراه با جارچیان دربار پهلوی میکوشند تا توجه مردم را به شمال معطوف کنند تا در جنوب هر غلطی که میشود بشود . قهر و آشتی آنان در شمال همه از حرارت جنوب است ، و این را «ستاره‌ی سرخ» فعلاً سکوت میگذارد ولی نشان خواهیم داد که بزودی سکوتش را خواهد شکست و چگونه هم خواهد شکست ! و اما تکلیف در برابر سئوال آخر ، یعنی در برابر خطر «تجاوز احتمالی» از شمال ، فعلاً بماند !

نویسنده‌ی «ستاره‌ی سرخ» پس از طرح اینکه «خطر تجاوز احتمالی سوسیال ـ امپریالیسم» وجود دارد سپس برای جلب اطمینان خاطر خوانندگان ، که قصد او در این ماجرا اصلا طرفگیری با هیچ طرفی مگر طرف خلق نیست ، بیاد «منطق خلق ما» ، که عبارت از «مبارزه علیه دو ابرقدرت وعاملین دست نشانده‌ی آنها» باشد ، افتاده ولی در توضیح مشخصتر این «منطق» به مضمون رفتار سیاسی واقعی خود روزنه‌ای میگشاید . وی ابتدا» به توضیح «منطق خلق ما» «در برابر امپریالیسم آمریکا» پرداخته مینویسد :

«امپریالیسم آمریکا ضد استقلال و حاکمیت ملی کشور ما بوده و با انقلاب و آزادی و رهائی خلقهای ما در تضاد آشتی ناپذیر قرار دارد و میان خلقهای میهن ما و امپریالیسم آمریکا هیچگونه هم پیمانی و همکاری نمیتواند موجود باشد . تنها و تنها یک راه موجود است : مبارزه و مبارزه تا سرنگونی کامل رژیم شاه و قطع کامل نفوذ امپریالیسم آمریکا .»

فرمول آخر که با «مبارزه و مبارزه» (با تأکید دوباره) آغاز شده قلمبه تا برای جلب رضایت خاطر دانشجویان خارجه نوشته شده که وجدان آقایان ناراحت نماند (فقط متذکر میشویم که فقط هم قطع کامل نفوذ آمریکا را نخواسته . خلق ما قطع کامل نفوذ هر گونه استعمارگری اعم از آمریکا یا شوروی ، که بعداً ذکر میکند ، و یا هر استثمارگر بیگانه و خودی دیگری را هم خواهانست ، یعنی خلق ما خواهان استقلال کامل است) ، ولی این اشکال جملات بالا نبوده بلکه فقط برای دادن یک متن عمومی بدست خواننده است تا بمحلل حرفهای اضافی «ستاره‌ی سرخ» که گاه ربطی هم باصل مسئله‌اش ندارد پی برد . و اما بعد «ستاره‌ی سرخ» به «منطق خلق ما» راجع به سوسیال ـ امپریالیسم شوروی پرداخته مینویسد . که این منطق یکی تفاوت‌گذاردن میان شوروی سوسیالیستی زمان استالین و شوروی سوسیال ـ امپریالیستی زمان برژنف است ، تفاوتی که البته «ستاره‌ی سرخ» خود درک درستی از آن ندارد و فقط همینطوری نوشته است ، وگرنه اگر وی را درک درستی میبود به اظهار آن یاوه‌های پیش یاد شده نمی‌پرداخت ، و اما دیگری اینکه :

«منطق خلقهای ما در مورد این ابرقدرت هم همان است (یعنی مانند آنچه درباره‌ی امپریالیسم آمریکا گفته شد) . با او هیچگونه همدستی و همکاری مطرح نیست ، و تنها و تنها یک راه موجود است : مبارزه‌ی متحد خلق علیه آن و تا نابودی کامل آن .»

و اکنون به اصل مطلب پردازیم . تدوین کننده‌ی «منطق خلق ما» راجع به امپریالیستهای آمریکائی سئوالی را فرض کرده پاسخ مینویسد که «میان خلقهای میهن ما و امپریالیسم آمریکا هیچ گونه هم پیمانی و همکاری نمیتواند موجود باشد .» همین حکم را هم در پاسخ به سئوالی مشابه راجع به شوروی طرح میکند (رجوع شود به نقل قول‌های بالا) . برای خواننده‌ای که حواسش پرت نباشد و مطالب را سرسری نخواند عجیب خواهد نمود که آخر «ستاره‌ی سرخ» چنین حکمی را بصورت یک پاسخ سیاسی ، دست کم پس از ۲۲ سال آگاهی جنبش انقلابی و میهن پرستانه‌ی ما ، در مورد امپریالیسم آمریکا برای چه طرح میکند ؟ این سئوال ، سئوال کی بوده که نیاز به چنین جوابی داشته است ؟ ما نیک میدانیم چنین سئوالی ، یعنی مسئله‌ی «هم پیمانی و همکاری» با سوسیال ـ امپریالیسم شوروی در میان نیروهای ملی و انقلابی مطرح بوده و بنابراین نیازمند پاسخ و موضعگیری روشنی است ، لیکن چنین سئوالی راجع به آمریکا ، یعنی مسئله‌ی «هم پیمانی و همکاری» با امپریالیسم آمریکا ، از طرف هیچ نیروی ملی و انقلابی نه مطرح شده و نه حتی زمزمه‌اش شنیده شده است ، مگر اینکه این سئوال برای خود شما بنوعی مطرح بوده که حالا خواسته‌اید با پاسخی وجدان خود را آرام کنید . نویسنده انکار هیچ گونه تفاوتی میان طراحان سئوال مربوط به شوروی و طراحان سئوال مربوط به آمریکا ، که اولی ها تنها کمیته‌ی مرکزی رویزیونیست شوروی نبوده ، ولی دومی ها قطعاً تنها در رژیم شاه خلاصه میشود ، نمیگذارد ، درعین حال که خود را موظف میداند که به پاره‌ای از نیروهای ملی و انقلابی که هوای «هم پیمانی و همکاری» با سوسیال ـ امپریالیسم بسرشان زده پاسخ گوید خود را به پاسخ دادن به سئوالی که تنها رژیم شاه میتواند طراح آن باشد نیز موظف میشمرد . این عدل منصفانه و بیطرفانه‌ی خود را در طرح و پاسخگوئی به مسائلی که در کشاکش میان نیروهای خلق و ضدخلق در ایران بمیان انداخته شده برای چه کسانی میخواهید ثابت کنید ؟ ! چنین است رفتار سیاسی «ستاره‌ی سرخ» !

خواننده حالا حرفهای بالا را بخاطر داشته باشد و به نتیجه گیری نهائی مقاله ، که ارتباط و معنی‌دار بودن حرفهای بالا را نیز روشن خواهد کرد ، توجه کند . نویسنده‌ی عادل و بیطرف ما سرانجام در پایان مقاله‌اش مینویسد :

«جنگ جهانی سوم بدست دو ابرقدرت دیر یا زود تر برپا خواهد شد ، این از ماهیت آنها ناشی میشود . . . . وظیفه‌ی تمام نیروهای انقلابی و دموکراتیک ایرانی است که در وضع حساس کنونی کشور ما متحداً و قاطعانه علیه کشاندن ایران به طرفداری از این یا آن ابرقدرت در جنگ امپریالیستی آینده مبارزه نمایند و از هم اکنون به تدارک جنگ انقلابی روند .»

معنای عبارات بالا روشن است : وضعیت حساسی پیش آمده ، که همانا بروز «دیر یا زودتر» جنگ میان ابرقدرتها ست ، و خواه ناخواه ما هم با وظیفه‌ی «حساسی» ، یعنی وظیفه‌ی مبرمی ، در لحظه‌ی کنونی روبرو هستیم که همانا مبارزه بر «علیه کشاندن ایران به طرفداری از این یا آن ابرقدرت در جنگ امپریالیستی آینده» است . تدارک جنگ انقلابی «از هم اکنون» هم در همین متن معنای کامل خود را بدست میدهد : یعنی تدارک جنگ انقلابی «از هم اکنون» برای برانداختن رژیم نیست ، بلکه تدارک جنگ انقلابی «از هم اکنون» برعلیه تجاوز امپریالیستی در آینده است .

اکنون با قرار دادن نتیجه گیری «ستاره‌ی سرخ» در پایان مقاله‌اش در متن عمومی مقاله تصویر روشنتری را میتوان بدست داد . دارد جنگ جهانی سوم درمیگیرد که ربط آن به ایران بصورت تجاوز سوسیال ـ امپریالیسم شوروی است ، و واضح است که «هم پیمانی و همکاری» با وی بمعنای «انقیاد ملی» است . از سوی دیگر ، رژیم شاه مسئله‌ی «هم پیمانی و همکاری» با امپریالیسم آمریکا را مطرح میکند ، که «ستاره‌ی سرخ» این را نیز برای «حاکمیت ملی» ایران زیانمند تشخیص میدهد . بنابراین «وظیفه‌ی تمام نیروهای انقلابی و دموکراتیک ایرانی» اینست که «وضع حساس کنونی» را دریابند و با رژیم شاه چانه زنند که میهن ما را «به طرفداری از این یا آن ابرقدرت در جنگ امپریالیستی آینده» نکشاند ، زیرا بهرحال در «وضع حساس کنونی» چنین کشاندنی تنها از عهده‌ی دار و دسته‌ی مرتجعین حاکم برمیاید ، و برای همین هم بود که «ستاره‌ی سرخ» خود را به طرح و پاسخگوئی به مسئله‌ی «هم ـ پیمانی و همکاری» با امپریالیسم آمریکا موظف میدید . «تدارک جنگ انقلابی» هم که «از هم اکنون» باید صورت گیرد ناشی از ضرورت همان «وضع حساس کنونی» است ؛ یعنی در نتیجه کاری به کار حکومت نباید داشت ، و بلکه این تدارک بدل زدنی به «تدارک تجاوز احتمالی سوسیال ـ امپریالیسم شوروی» در جنگ امپریالیستی آینده است . رسیدگی به حساب رژیم و دار و دسته‌ی حاکم فعلاً تا آینده بماند ! بیخود نبود که گفتیم عبارت «مبارزه و مبارزه تا سرنگونی کامل رژیم شاه» فعلاً کلامی اضافی بر مقاله است و این از همان «تا» ی آن معلوم بود : «تا . . . انشاء الله پس از رفع «وضع حساس» و دفع خطر !

حالا ـ به جمعبندی نپرداخته و داد و بیداد راه نیانداخته‌ایم و بلکه برای روشن تر شدن موضوع به مقاله‌ی بعدی میپردازیم .

ـ دنبالـه دارد

رویدادهای جهان

عمان

انقلابیون عمان در طی ماه ژانویه‌ی ۱۹۷۶ دست به ۴۱ عملیات نظامی در منطقه‌ی شرقی ، مرکزی و غربی استان ظفار زدند و در طی این نبردها ۵۵ سرباز ایرانی ، انگلیسی و زرخرید کشته یا زخمی شدند . یک هلی‌کوپتر جنگی سرنگون و ۱۲۰ قرارگاه دفاعی دشمن کاملاً از کارکرد افتاد و نیز دو پایگاه دیدبانی و یک ایستگاه مخابراتی مختل گردید . بسیاری از مواضع دشمن به آتش کشیده شد و یک کامیون بلفور و سه توپخانه درهم خورد شد . در طی این نبردها انقلابیون هیچ چیزی از دست ندادند مگر مقداری از جیره‌ی غذائیشان ! همچنین در ماه فوریه در طی دو نبرد در روزهای ۱۱ و ۱۹ ماه ، ۲۰ تن از سربازان دشمن بدست انقلابیون عمان کشته و ۱۶ تن دیگر نیز زخمی شدند . جنگ انقلابی و میهن پرستانه‌ی خلق عمان برهبری جبهه‌ی خلق برای رهائی عمان بکوری چشم محمدرضاشاه خائن و اربابان انگلیسی و آمریکائیش همچنان پیروزمندانه پیش میرود و ارتش تجاوزکار محمدرضاشاهی در عمان جز مرگ و نابودی نصیبی نخواهند برد !

* * *

شوروی

چندی پیش ۲۵ مین کنگره‌ی حزب رویزیونیست شوروی برگزار شد . این ششمین کنگره‌ایست که از زمان چیرگی دار و دسته‌ی مرتد رویزیونیست بسرکردگی خروشچف ، خائن بزرگ ، برحزب و دولت شوروی برگزار میشود . کنگره‌ی نخست ، زیر عنوان «کنگره‌ی بیستم» در سال ۱۹۵۶ ، تشکیل شد . در این کنگره خروشچف برنامه‌ی معروف «گذار مسالمت آمیز» از راه پارلمانی را طرح کرده و در طی یک «گزارش سری» زیر عنوان «مبارزه با کیش شخصیت» ، استالین ، مرد بزرگ پرولتاریای جهانی را بباد ناسزا ، تهمت و افترا گرفت ، و همراه با انتصاب عناصر مرتد رویزیونیست به مقامات حساس ، دست به تصفیه‌ی بزرگی زد . کنگره‌ی دوم زیر عنوان «کنگره‌ی بیست و یکم» در سال ۱۹۵۹ تشکیل شد . در این کنگره خروشچف خائن مدعی شد که اتحاد شوروی وارد «مرحله‌ی نوین رقابت اقتصادی با سرمایه‌داری» شده و اینکه گویا اجرای نقشه‌های اقتصادی شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی «امکانات واقع‌بینانه‌ی از میان برداشتن جنگ را بوجود خواهد آورد» . در همین کنگره بود که وی این دروغ رویزیونیستی را مطرح کرد که گویا دولت شوروی بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا شروع به زوال یافتن کرده است . کنگره سوم ، زیر عنوان «کنگره‌ی بیست و دوم» با انکشاف و تعرض همه جانبه‌ی ایدئولوژیک برعلیه مارکسیسم ـ لنینیسم مزخرفاتی چون «دولت همه‌ی مردم» و «حزب همه‌ی مردم» طرح گردید و مزورانه ادعا شد که «سوسیالیسم سرانجام در اتحاد شوروی به پیروزی کامل دست یافته است» . در همین کنگره طرح رویزیونیستی موسوم به «برنامه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی» تصویب شد . کنگره‌ی چهارم زیر عنوان «کنگره‌ی بیست و سوم» در سال ۱۹۶۶ پس از سقوط خروشچف خائن در اکتبر ۱۹۶۴ و بدست برژنف خائن گشوده شد . در همین کنگره برژنف «مشی سیاسی» کنگره‌های ۲۰ ، ۲۱ و ۲۲ را «صحیح» اعلام کرد و گفت که وظیفه‌ی «عمده‌ی ما کوشش برای تحقق این مشی است» . باز در همین کنگره «نظام اقتصادی نو» که هدفش احیای همه جانبه‌ی سرمایه‌داری در اتحاد شوروی بود توسط کوسیگین همدست برژنف طرح گردید ، و همچنین در کنگره‌ی نامبرده تزهای نو استعمارگرانه‌ای چون «حاکمیت سوسیالیستی» که کشورهای رویزیونیستی دیگر را در زیر سرکردگی اقتصادی و سیاسی رویزیونیستهای شوروی مینهاد ، و «تقسیم کار بین‌المللی سوسیالیستی» که بیان دیگری از تقسیم کار بین‌المللی امپریالیستی بود ، بمیان کشیده شد . کنگره‌ی پنجم ، زیر عنوان «کنگره‌ی بیست و چهارم» در سال ۱۹۷۱ تشکیل شد . در این کنگره نقشه پنجساله‌ی نهم با تأکید غلیظ بر «رفاه اجتماعی» جهت فریب زحمتکشان شوروی تصویب شد ، و از سوی دیگر برژنف خائن با برانگیختن عطش جنون آمیز برای جنگ از نیاز به تکامل همه جانبه‌ی سلاحهای موشکی هسته‌ای و توسعه‌ی تسلیحات عادی دم زد ، و همراه با آن «برنامه‌ی صلح» دروغین و عوامفریبانه‌ای را به عنوان نامی در راه رقابت بر سر سیطره‌ی جهانی پیش کشید . (اخبار از خبرنامه پکن ۱۹ مارس ۷۶) در آخرین کنگره که ششمین کنگره‌ی اخیر است برژنف مرتد از «دستاوردهای» «اقتصادی و سیاسی و کامیابیهای» «برنامه صلح» و «تعرض صلح» خود هیاهوی بسیار راه انداخت که مضمون دروغین ، عوامفریبانه و خدعه گرانه‌ی آن از روی بررسی ترازنامه‌ی اجرائی نقشه‌ی پنجساله‌ی نهم اقتصادی شوروی ، بسط فاشیسم در داخل شوروی و تعرضات نواستعماری و سوسیال ـ امپریالیستی در مقیاس جهانی آشکار میشود . کارنامه‌ی پنجساله‌ی میان کنگره ۲۴ و ۲۵ آخرین کنگره حزب در دو ماه گذشته چنین است :

در عرصه‌ی اقتصادی نقشه‌ی پنجساله رسوائی ببار آورد ، یعنی درآمد ملی در طی پنجسال تنها به هدف سال چهارم خود رسید و نه به هدف سال پنجم ، تولید کالاهای مصرفی فوق العاده پائین ماند و ارزش تولید ناخالص کالاهای مصرفی تنها به ۹۸٪ هدف تعیین شده خود نائل شد ، میانگین ارزش مجموعه‌ی تولید کشاورزی بسیار پائین تر از هدف تعیین شده بود ، بویژه تولید گندم از اینهم بدتر بود و تولید سرانه‌ی گندم حتی از تولید سرانه آن در سال ۱۹۱۳ یعنی زمان حکومت تزاریسم پائین تر بود ، و واردات گندم به شوروی طی نقشه‌ی پنجساله نهم ۸ بار بیشتر از واردات آن طی نقشه پنجساله‌ی هشتم گردید . نیز از لحاظ سطح زندگی خلق ، یک چهارم جمعیت شوروی هم اکنون در سطح پائین تر از حداقل سطح زندگی مادی بسر میبرند ، بهای خرده فروشی کالاها دائماً قوس صعودی طی کرده و مالیاتها و انواع خراجهای دولتی در حال افزایش بوده است ، چنانکه هر کارمند شوروی در سال ۱۹۷۳ نسبت به سال ۱۹۶۰ ، ۸۷٪ بیشتر مالیات میپردازد . همچنین شوروی دائماً مقروض‌تر شده بطوریکه از ۲۰ میلیارد دلار وامی که شوروی از سال ۱۹۶۴ تاکنون از کشورهای سرمایه‌داری غرب گرفته است ۸۰٪ آن مربوط به سالهای اجرای نقشه‌ی نهم میگردد . از سوی دیگر همراه با بوخامت گرائیدن وضع عمومی اقتصادی کشور ، تولید جنگ افزار و نظامی کردن صنایع کشور با سرعت و شتاب زیاد رشد کرده است ، چنانکه اکنون ۶۰٪ بنگاههای صنعتی شوروی که ۳/۵ میلیون نفر در آنها کار میکنند ، مستقیم یا غیر مستقیم در تولید جنگ افزار شرکت دارند .

باز در طی سالهای اخیر ارتش شوروی بنا به مقاصد سوسیال ـ امپریالیستی و تجاوزکارانه‌ی مرتدان حاکم از ۳ میلیون بـ ۴/۲ میلیون افزایش یافته ، و به مقصود بسط نظام پلیسی کشور ، زمان جاسوسی شوروی (کا . گ . ب) به همه‌ی شئون زندگـ حیات اجتماعی خلق شوروی رخنه کرده و جاسوسان و ماموران مخـ آن با وسائل پیچیده‌ی تفتیش ، تجهیزات بازجوئی ، ابزارهای ا خبر و جاسوسی مدرن مجهز شده‌اند . همچنین در سالهای اخیـ بر تعداد سازمانهای کمکی و سازمانهای زرد جهت تحکیم و تقویـ دیکتاتوری فاشیستی افزوده شده و بنا به افزایش پیگرد های سیا «بیمارستانهای روانی» ، که نام آبرومندانه‌ای بر بازداشتگاهها و زندانهای متهمین سیاسی است ، بسط و گسترش یافته‌اند .

در عرصه اجتماعی ، مسائل اجتماعی جامعه‌ی شوروی در ط پنجساله‌ی گذشته چهره‌ی هولناکتری بخود گرفته ، کلاه برداری ، رشوه گیری ، دزدی ، اختلاس ، الکلی گری ، روسپی گری ، استعمـ مواد مخدره و فساد در میان جوانان بطور وحشتناکی عمومیت یافت است .

«برنامه صلح» معلوم الحال مرتدان رویزیونیست حاکم ک برژنف خائن در بیست و چهارمین کنگره حزب رویزیونیست شوروی د باره‌اش هیاهو راه انداخت محتوای پوچ ، خدعه گرانه و سیطره‌جوی آن بیش از پیش و در عمل فاش گردید و نشان داد که نام «برنام صلح» و «تعرض صلح» تنها پوشش خداپسندانه ایست بر رقابـ ورزی و تعرض رقابت ورزانه اتحاد شوروی در مجادله آشکار و پنه با امپریالیسم ایالات متحد ، جهت کسب سیطره‌ی جهانی و تدارک جـ و نیز افزاریست جهت تبلیغ پاسیفیسم و تضعیف هوشیاری سیاسی ، دم جهان در برابر آشوبهائی که دو ابر قدرت امپریالیستی آمریکا شوروی و عمال و سگان زنجیریشان در بالکان ، خاورمیانه ، آسیـا جنوبی و جنوب‌عربی ، آفریقا و دیگر نقاط جهان بر میانگیزند و در ابر جنگ خانمان براندازی که تدارک میبینند ، چنانکه در پنجسالـ اخیر ، تلاش شوروی برای ایجاد دسته بندیهای نظامی و تامین پـ یگاههای نظامی و بسط ناوگان های نظامی خود در آبهای جهـ بنحو چشم گیری شدت یافت ، و بر تعداد واحد های ارتش شورو اروپا افزوده شد ، تسلیح دار و دسته‌ی ضد خلقی و عمیقاً مرتجع هند ابعاد وسیعتری بخود گرفت و به رقیب مهم ایالات متحده بازار جهانی مرگ افزار تبدیل گردید . اجرای «برنامه صلح» کـ روی در مورد جنبشهای آزادیبخش در پنجساله گذشته بدین معنـ بود : توطئه چینی همراه با ایالات متحده برعلیه خلق فلسطین و ا بیدن خنجر از پشت بر خلقهای عرب در جنگ اکتبر ، معامله بر سـ اتباع یهود شوروی با آمریکا برای گسیل آنان به اسرائیل ، برقـرا خلق قهرمان عمان آلوده است ، افزود . در این «برنامه صلح» «با ار پشتیبانی آنان از داروسته مستبد ضد کمونیست و خائن داو در افغانستان ، تشدید تبلیغات خائنانه وعمیقاً ضد کمونیستی و شرمانه شان برعلیه انقلاب های مسلحانه در آسیای جنوب شـرق در تایلند ، برمه ، اندونزی ، فی لی پین وغیره که تحت رهبری احزا معتقد مارکسیستی ـ لنینیستی جریان دارند ، همکاریشان (بسیار احزاب رویزیونیست) در قتل کمونیستهای هند توسط دولت عمیقـ مرتجع و خائن ایندیرا گاندی ، و سایر اعمال و رفتارهای مزورانه و م خانه و دخالت جویانه و ضد انقلابیشان در آسیا ، آفریقا و در سرا جهان ، که همه بمقصود محاصره و کوبیدن جریانهای اصیل پرولتـ ، کمونیستی و تقویت عناصر ضد کمونیست وبرده صفت و یاری رساند دار و دسته های ارتجاعی حاکم و پیشبرد سیطره‌ی سیاسی خود بـ جهان است ، یاد کرد . (معصا با استفاده از خبرنامه پکن ۲۷ فـ یه ۱۹۷۶)

* * *

چین

مبارزه بر علیه جریان راست روی و سربلند کردن خروشچفیسم در چین در زیر هدایت حزب پرافتخار کمونیست چین و رهبر بزرگ آن رفیق مائوتسه دون با شدت و وسعت ادامه دارد . بنا به اطلاع خبرنامه‌ی پکن ، ۱۲ مارس ۱۹۷۶ ، جریان انحراف‌جوئی راست‌نیاد شده از تابستان سال گذشته با آشوب‌بپا کردن نیروهای بورژوائی ، که قصد داشتند احکام درست انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریائی چین را لگد مال کنند ، درگرفت . رفیق مائوتسه دون اخیراً خاطرنشان کرده است که : «برگشت دادن احکام درست برخلاف اراده‌ی مردم حرکت میکند .» بنا بر گزارش همان نشریه ، انحراف‌جویان راست «با گرفتن مبارزه‌ی طبقاتی بمثابه‌ی حلقه کلیدی مخالفت ورزیده ، مشی پایه‌ای حزب را تحریف کرده ، انقلاب پرولتاریائی در آموزش و پرورش و در ادبیات و هنر و انقلاب سوسیالیستی در عرصه دانش و فن را نفی میکنند . آنان ترکیب سه در یک پیر ، میانه حال و جوان ، چیزهای سوسیالیستی نو در جبهه های گوناگون و انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریائی را نفی کرده و کوشیدند ارزیابی صحیح از انقلاب فرهنگی را دیگر سازند و با آن تسویه حساب کنند . آنان دارای تئوری و برنامه ای جهت هدایت فعالیتهای سازمانیافته اشان برای برگشت دادن احکام درست بودند . لبه تیزشان را متوجه رهبر بزرگ ما صدر مائو ، مشی انقلابی وی و توده های مردم انقلابی کردند .»

مقاله نامبرده یاد میکند که رفیق مائوتسه دون اخیراً چنین گفته است : «با انقلاب سوسیالیستی آنان خود به زیر آتش کشیده میشوند . در زمان دگرگونی کئوپراتیوی کشاورزی اشخاصی بودند که با آن مخالفت ورزیدند ، و هنگامیکه زمان انتقاد از حقوق بورژوائی میرسد از آن بیزاری میجویند . شما انقلاب سوسیالیستی میکنید ، و حال آنکه نمیدانید بورژوازی در کجاست . او درست در حزب کمونیست است ـ آنهائی در قدرت که راه سرمایه داری در پیش میگیرند . رهروان سرمایه داری همچنان در راه سرمایه دارند .»

مقالهٔ یاد شده چنین ادامه میدهد : «از جنبش کئوپراتیوی تا انتقاد از حقوق بورژوائی ، در هرگام به پیش در انقلاب سوسیالیستی با مقاومت بورژوازی در داخل حزب رودرروئی وجود داشته است . از آنجا که در جامعه‌ی سوسیالیستی ، طبقات ، تضاد های طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی همچنان وجود داشته و خاک و شرائط برای زایش سرمایه داری و بورژوازی همچنان موجود است ، رهروان سرمایه داری بطور اجتناب ناپذیری در حزب پدیدار شده و این پدیده که «رهروان سرمایه داری همچنان در راه سرمایه دارند» برای مدت طولانی به موجودیت خود ادامه خواهد داد . شخصی که باد انحراف‌جوئی راست را جهت برگشت دادن احکام درست بپا کرد درست رهروی سرمایه داریست که از لیوشائوچی در عمل کردن رویزیونیسم پیروی کرد و با همه‌ی جنبشهای انقلابی پیش از انقلاب فرهنگی مخالفت ورزید و در انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفت ولی از اصلاح رفتار خود سرباز زد . در گفتار او گفت «من هرگز احکام را برگشت نخواهم داد» ، ولی چون دوباره کار بدست گرفت ، به اشتباه عودت کرد و به پیشگرفتن راه سرمایه داری ادامه داد . اشخاصی مانند او هرگز مارکسیست نبوده‌اند بلکه بورژوا دمکرات هائی هستند با ایدئولوژیشان ، که چنانکه صدر مائو خاطر نشان کرد ، در مرحله انقلاب دمکراتیک باز مانده است .»

مقاله‌ی نامبرده بر این باور است که : «مبارزه‌ای که با آغازگری و رهبری صدر مائو برای پس‌زدن باد انحراف‌جوئی راست جریان دارد با آینده و سرنوشت حزب و دولت ما مربوط است .»

* * *

نگاهی به . . .

گان مجلس شورای ملی «باید» «یک بررسی اساسی فلسفی از روحیه سیاسی لایحه بودجه جدید» «میپرداختند» ! اما این «روحیه سیاسی» که «بررسی اساسی فلسفی» «از آن لازم شده است چیست ؟ نویسنده در آخر کلامش مسئله را بدین صورت فرموله میکند : «ایرانی خواستار یک اقتصاد دولتی (بخوانید : «دخالت بیش از حد دولت» یعنی دربار» در زندگی اقتصادی») نیست اما در همان حال سرمایه داری بی بند و بار و متکی به رقابت کور را نیز رد میکند . آنچه در میان این دو قطب باقی میماند همان «اقتصاد مختلط» است که تقویت مبانی آن ضرورت دارد» . روشن است «روحیه سیاسی» این باصطلاح «اقتصاد مختلط» مفهومی جز «رهبری سیاسی مختلط» نتواند داشت که امروز تمام و کمال بدست مطلقه چپاول خاندان پهلوی بزنجیر کشیده شده است ! «روحیه سیاسی» مورد بحث کاموزشاه را به «مبارزه با فساد در نظام اجرائی کشور» و «تخبه پردازان» را به قول هویدای دلقک به «کوچه و بازار» کشانده است ، چنین است !

سرنگون باد رژیم پهلوی ، رژیم ملاکان و دلالان امپریالیسم

پیروز باد جنگ انقلابی خلق ظفار ـ مشعلدار جنبشهای ضد استعماری خلیج

www.iran-archive.com